برای صلح انسان‌ها را بکش!

ترجمه اشعار شاعران و سانگ رایت نویسان

نسل بیت, مکتب دگراندیشی نیویورک,رنسانس سانفرانسیسکو,هیپی‌ها

با اتکا به نظریهٔ شر **ژرژ باتای**

ترجمه اشعار و سانگ رایت‌هایی از:

اد سندرز,پتی اسمیت,لو ولچ,آنه والدمن,لنور کندل,بث هارت,جنیس جاپلین و فرانک اوهارا

تألیف و ترجمه:

فرزام کریمی

برای صلح انسان‌ها را بکش!

ترجمه اشعار شاعران,سانگ رایت نویسان نسل بیت,هیپی‌ها,رنسانس سانفرانسیسکو,مکتب دگراندیشی نیویورک با اتکا به نظریهٔ شر ژرژ باتای ــ 1960

مترجم:

فرزام کریمی ــ 1368

ویراستار:

سال چاپ: 1401

مشخصات ظاهری:

شابک:

موضوع: اشعار و ترانه‌های آمریکائی ــ ایالات متحده آمریکا قرن 20 م

رده‌بندی کنگره:

رده‌بندی دیویی

کتابشناسی ملی:

چاپ اول:

2021-1401

از مهتابِ درونت تبعیت کن؛ دیوانگی‌ات را پنهان مکن

آلن گینزبرگ

سخنی با مخاطب:

اول: این مجموعه شامل ترجمهٔ بیست شعر و سانگ رایت با اتکا به نظریه شر ژرژ باتای است,پیش‌ازاین هم مجموعهٔ ادبیات و شر با ترجمهٔ بنده توسط نشر جغد روانهٔ بازار نشر شده بود و حال همان نظریه را در چارچوب شعر و ترانه بسط و تشریح نموده‌ام تا به‌نوعی به گسترش این نظریه در زمینه‌های گوناگون ادبیات اعم از شعر و سانگ رایت بپردازم.

دوم: این مجموعه به معرفی شاعران و سانگ رایت نویسانی می‌پردازد که برای نخستین‌بار در ایران معرفی و ترجمه می‌شوند و علت انتخاب گزیده اشعار و سانگ رایت‌ها توجه به کیفیت کار در قیاس با کمیت بوده است.

سوم: علت انتخاب زبان محاوره در ترجمه سانگ رایت‌ها اعتقاد نگارنده به این موضوع است که سانگ رایت به‌عنوان شکلی از محاوره در ترکیب با موسیقی منجر به ایجاد حس غم یا شعف خواهد شد,مخاطب موسیقی در کنسرت‌ها یا به هنگام شنیدن قطعه موسیقایی در وهله اول با فرم و هارمونی روبروست و در وهله دوم به رایت,لیریک,کلمه دقت خواهد کرد و طبیعتاً مخاطبان در مواجهه باانرژی حاصل از موسیقی یا دچار شعف و یا غمی مقطعی خواهند شد,هیچ مخاطبی با شنیدن فرمی موسیقایی به شکلی شسته‌ورفته با قطعه‌ای برخورد نخواهد کرد مگر در موسیقی کلاسیک که مخاطب در مواجهه با ترس,جنون و شکوه عصیان قرار می‌گیرد؛ اما در مواجهه با دگر سبک‌های موسیقی نظیر راک,بلور و....در وهلهٔ دوم با کلامی آهنگین مواجه است که یا با آن بریک دنس خواهد زد و یا در او تأثیری تراژیک ایجاد خواهد کرد, بنابراین بر اساس مخاطب‌شناسی موسیقی راک و جهان‌بینی که از این سبک موسیقی سراغ داریم گروه‌های راک در سبک‌های گوناگونش یا گروه‌هایی نظیر پینک فلوید,نیروانا و... هستند که در کنار فرم موسیقایی,هنر عصیان راجر واترز,کرت کوبین و فلسفه‌شان که تحت‌تأثیر فیلسوفان بوده است مخاطب را درگیر خویش خواهد کرد و یا با گروه‌هایی نظیر کوئین یا مانکیز و...روبرو هستیم که فرم در درجه اول اهمیت برایشان قرار دارد,لذا اد سندرز, بث هارت,جنیس جاپلین به‌عنوان سه موزیسین همواره در تلاش بوده و هستند تا با کلامی محاوره‌ای با مخاطبان خویش ارتباط برقرار کنند پس اتخاذ رویکرد ترجمه ی محاوره‌ای بر مبنای رویکرد خود موزیسین‌ها بوده است.

پیشگفتار مترجم:

بخش اول

جنگ جهانی و زایش نسل بیت

در این مجموعه به معرفی شاعرانی از نسل بیت,[1] هیپی‌ها,[2] مکتب سانفرانسیسکو,مکتب دگراندیشی نیویورک [3]پرداخته شده است کسانی که تاکنون کارهایشان در ایران ترجمه نشده است و پی‌جویان ادبیات یا هیچ‌گونه آشنایی و یا آشنایی کمتری با آنها دارند,وجه اشتراک میان تمام آنها عصیان و شر است میان این چهار نسل ویژگی‌های مشترکی وجود داشته است که به‌مرور به بررسی اجمالی تک‌تک آنها نیز خواهیم پرداخت.

بعد از جنگ جهانی دوم و در دهه پنجاه میلادی شاهد ظهور نسل بیت بودیم به‌واقع می‌توان گفت ظهور این نسل مدیون به جنگ است جنگی که همگان را سرخورده از شرایط موجود در جهان کرد و این رویداد هم‌زمان با کمپین مک‌کارتیسم[4] که بر علیه کمونیست‌ها[5] بود رخ داد,جهانی خسته از شعارهای کمون که با آرمان‌گرایی روزهای سیاهی را برای بشریت رقم زدند,نسلی که وام‌دارانی همچون الن گینزبرگ,[6]لو ولچ,[7]پیتر اورلووسکی,[8]گرگوری کورسو,[9]گری اسنایدر [10]و... دارد,گینزبرگ بارها اظهار داشته است که قطعاً تأثیراتی که نیکانور پارا [11]بر ادبیات غرب و بالاخص آمریکای جنوبی گذاشت جرقه نخستین ایده‌های بیت را در ذهن او شکل کرد و این آغاز راهی شد که قطعاً شاعری نظیر آن سکستون [12]و شعرای اعتراف در آن بی‌تأثیر نبودندگرچه شعر اعتراف به سیاسی‌شدن فرهنگ می‌اندیشید؛ اما توجهی که از سوی رسانه‌ها به آنها می‌شد عاملی در جهت توجه به نسل بیت بود هرچند که شعر اعتراف به از میان برداشتن مرزهای خصوصی و عمومی باورداشت و همین نگاه در اشعار شاعران نسل بیت هم دیده می‌شود و از این لحاظ وجه اشتراکی در میان آنها وجود داشت هرچند که شاعرانی نظیر الیزابت بیشاپ که به ملک‌الشعرای آمریکا و فرانک اوهارا که به بدعت‌گذار مکتب نیویورک شهره بودند دربارهٔ موضوعاتی مشابه شعر می‌سراییدند؛ اما از منظر استعاره, اشخاصی نظیر گینزبرگ و گرگوری کورسو سعی در شخصی ساختن روایات خویش داشتند آنها در راه دشوار اعتراف گام نهادند,تزریق تم های(فضاهای) شعر اعتراف به درون اشعار این نسل و اعتراضی عمومی از ویژگی‌هایی نسل بیت به شمار می‌رفت,گرگوری کورسو و آلن گینزبرگ بیشتر از جک کراوک [13]سعی در ادغام سیاست با تجربیات شخصی‌شان در زندگی روزمره داشتند,ساخت نوعی از شعر اعتراضی که تمایل فردی به تغییر دارد و بی شک این تمایل فردی می‌تواند از شاعر بیشتر از آنکه یک چهره ادبی بسازد یک منتقد اجتماعی بسازد,یکی از مؤلفه‌های اشعار اعتراضی ارتباط میان زبان و خشونت زبانی است تا به‌واسطه خشونت زبانی بتواند آنچه را که موضوعات چالش‌برانگیز یک ملت محسوب می‌گردد در فرم مشخص و توأم با بلاغت به مخاطب منتقل کند,آنچه که در بارهٔ نسل بیت خودنمایی می‌کند ظهور هم‌زمان این

---

[1] Beat Generation
[2] Hippie
[3] New York Generation
[4] McCarthyism
[5] Communism
[6] Allen Ginsberg
[7] Lew Welch
[8] Peter Orlovsky
[9] Gregory Corso
[10] Gary Snyder
[11] Nicanor Segundo Parra Sandoval
[12] Anne Sexton
[13] Jack Kerouac

نسل با واقعه‌ای تلخ نظیر جنگ ویتنام بود شاید یکی از عللی که جنگ ویتنام نسبت به جنگ سرد به لحاظ شعری پررنگ ترست هم‌زمانی این جنگ با ظهور نسل بیت در دهه شصت میلادی بوده است,ظهور هر واقعه‌ای در غرب مصادف با طلوع نسلی بوده است که در جهت بازنمایی تراژدی‌هایی انسانی گام برداشته‌اند بی شک نسل بیت نسلی بود که به‌واسطه گینزبرگ و کورسو در دهه شصت میلادی چهره جدیدی را از خود نسبت به جامعه نشان داد,آنها توانستند جوانانی را که از گرایش‌های کانفورمیست مابانه و پرخاشگرانه به علت سیاست‌های حاکم بر جامعه چه از منظر سیاسی,اجتماعی و اقتصادی برخوردار بودند را به هنرمندان و شاعران نزدیک کنند و مجدداً ارتباط میان جوانان و هنرمندان را تقویت کنند,عمدهٔ طرف‌داران آنان از مخالفان جنگ ویتنام و حامیان کناره‌گیری دولت وقت بودند,آنها در زمانهٔ خویش از قدرتی رادیکال در جهت بدل‌شدن به جریانی اعتراضی نیز برخوردار بودند.در سال 1965 گینزبرگ به علت بلوغ و لحن آهنگین اشعارش به اوج شهرت خود دست‌یافته بود.از دیگر دلایلی که در اشعار گینزبرگ خودنمایی می‌کرد نزدیکی آن به زبان محاوره و گفتار روزمره بود,بیت‌ها با این تغییر رفتار نسبت به زبان به جابه‌جایی و واژگون ساختن تمام مرزهای از پیش تعیین شده می‌اندیشیدند ,آنها در خوانش اشعارشان از تکنیک تکرار برای تأکید بهره می‌جستند و سپس با بازگشت به ابتدای هر خط و استفاده از واژگان پرسشی یا همان دبلیو اچ کوئزشن به‌خوبی با استفاده از تصاویری که در افکارشان نقش بسته بود از توصیفاتی زیبا بهره می‌گرفتند و خواننده می‌توانست هرج‌ومرج حاکم در شعرشان را رویت کند,به‌عنوان‌مثال گینزبرگ مدام در ابتدای خطوط از واژه کدام بهره جسته است تا بتواند به بهترین توصیفات در شعرش دست پیدا کند؛ بنابراین این یک تکنیک مرسوم در میان نسل بیت بوده است,به این مثال در شعری از گینزبرگ توجه کنید تا به‌خوبی آنچه را که به آن اشاره شده است درک کنید:

who passed through universities with radiant cool eyes hallucinating Arkansas
and Blake-light tragedy among the scholars of war
who were expelled from the academies for crazy & publishing obscene odes
on the windows of the skull

از تکنیک‌های دیگری که در اشعار نسل بیت استفاده می‌شد استفاده از یک واژه با چند معنی است,در ادبیات پارسی به این تکنیک ایهام می‌گویند, ایهام یا توریهٔ آوردن واژه‌ای با حداقل دو معنی است که یکی نزدیک به ذهن و دیگری دورازذهن است. مقصود شاعر گاه معنی دور مثل داستان تاریخی یا موضوعی بین دو نفر یا ضرب‌المثل و گاه معنی نزدیک است,در اشعار نسل بیت با این‌چنین اتفاقی نیز روبرو هستیم به‌عنوان‌مثال به این شعر از گرگوری کورسو و به معنای واژه بمب در سطور دقت کنید:

There is a hell for bombs
They're there I see them there
They sit in bits and sing songs
mostly German songs
And two very long American songs
and they wish there were more songs
especially Russian and Chinese songs
and some more very long American songs
Poor little Bomb that'll never be
an Eskimo song

جدای از اینکه تلاش کورسو برای تداعی چندمعنایی و ایجاد تصاویر چندگانه تا چه حدی موفق بوده است اگر به بیت نخستین توجه کنید شاعر با نیتی سعی می‌کند تا از بمب تصویری مقدس بسازد,اگر به معنای بیت نخست دقت کنید شاعر با گفتن این جمله که اینجا جهنمی برای

بمب‌هاست گویی قصد دارد تا از بمب چهره‌ای معصوم بسازد! گویی که جهان امروزی جهنمی است که بمب به زیباتر کردن آن کمک کرده است! تصویری دوست‌داشتنی شبیه به انسانی که خدا را دوست دارد و خدا هم متقابلاً او را دوست دارد!!

اما در ابیات پایانی آن بمب دوست‌داشتنی به بمب جنگ‌های اتمی تغییر معنا می‌دهد و به معنای واقعی‌اش نزدیک می‌شود که وسیله‌ای برای جنگ‌افروزی در تمام جهان است و با تبدیل لحن شاعر به لحنی خشم‌آلود واژه بمب آن بار مقدس خویش را از دست می‌دهد و تبدیل به حقیقت غیر مقدس خویش می‌شود.

به نقش واژهٔ سانگ (آهنگ) که در متن با خطوط مشخص شده است دقت کنید,این واژه در ابیات مختلف هم نقش استعاری خویش را ایفا می‌کند و هم تداعی‌کننده ملت‌ها,قدرت و هژمونی نگاه شاعر است که خود نشان از بلاغت دارد,نشان از درک نفرت نسل‌های آینده برای زیستن در جهانی با سلاح‌های هسته‌ای که قطعاً جهان را به مکانی ناامن بدل خواهد نمود و نوعی اعتراض به سیاست‌های ناعادلانه‌ای که در جهان وضع شده است.

یکی دیگر از نکاتی که در شعر نسل بیت و علی‌الخصوص گینزبرگ مشاهده می‌شود پیوند تصاویر با یکدیگر است,او که مخالف سرسخت جنگ ویتنام[۱۴] بود در یکی از اشعارش تصاویری از جنگ‌های داخلی آمریکا که در آن کانزاس[۱۵] به‌عنوان جمهوری‌خواه‌ترین شهر آمریکا از اتحادیه اعضای شمال بود را به جنگ ویتنام پیوند می‌دهد,به اشعار زیر دقت کنید تا به‌خوبی آن چه را که به آن اشاره شده است درک کنید:

Carry Nation began the war in Vietnam here
with an angry smashing ax
attacking Wine
Here fifty years ago, by her violence

از دیگر ویژگی‌های اشعار نسل بیت می‌توان به جنگ زبانی اشاره کرد,آنها بر این باور هستند که به‌کارگیری زبان مناسب یک فرمول جادویی برای تحریک و یا حتی کنترل ملل دیگر است,از سویی دیگر جنگ را سبب دست‌کاری زبان‌ها برای تبدیل‌شدن آن به آنچه که قدرت‌های استعماری خواهان آن هستند می‌دانند,گینزبرگ بر این باور بود که این اهداف استعماری در سایه سیاست‌های خارجی آمریکا شکل می‌گیرد و منجر به ایجاد فرهنگ پارانویا در جامعه آمریکا می‌شود,شعر مذکور را که قسمت کوتاهی از آن در بالاآمده است را یکی از سیاسی‌ترین اشعار گینزبرگ میدانندکه لفاظی‌ها و اعتراضات ضدجنگ او در آن هویداست.

یکی دیگر از ویژگی‌هایی که در اشعار نسل بیت آشکار است استفاده از خشونت زبانی و یا خشونت زبانی معقول و منطقی است,آنها نشان دادند که رسانه چگونه بدل به ابزاری برای نئوکلونیالیسم شده است ,زبان برای آنها به‌مثابه سلاحی به شمار می‌رفت که در به‌کارگیری آن از حساسیت ویژه‌ای برخوردار بوده‌اند.

اما دربارهٔ هیپی‌ها می‌توان گفت که بسیاری از منتقدان,خرده فرهنگ هیپی را به نسل بیت نسبت داده‌اند و بر این باور بوده‌اند که هیپی‌ها از همان مناطقی آمده‌اند که پیش از آن بیت‌ها هم از همان مناطق آمده بودند و اینکه چگونه زیست بوهمیایی(زیستن کولی وار) بیت‌ها و هیپی‌ها میتواند تا این حد به یکدیگر شبیه باشد! حتی این اتفاق در قبال مواضع سیاسی‌شان هم رخ می‌دهد,هیپی‌ها دربارهٔ مواضع سیاسی‌شان تلاش می‌کردند تا بیشتر و بیشتر به سوسیالیسم نزدیک شوند و درگیر مواضع سوسیالیستی باشند,از جمله عواملی که زمینه ظهور جنبش هیپی‌ها را فراهم کرد می‌توان به رونق و توسعه اقتصادی طبقه متوسط جامعه در دهه پنجاه میلادی,ایده‌آل‌گرایی,جنبش‌های حقوق مدنی و جنبش‌های فمنیستی اشاره کرد.

[14] Vietnam War
[15] Kansas

آنها از ادبیات,هنر و موسیقی برای بیان اعتراضاتشان بهره می‌بردند اگرچه در این میان بیت‌ها برخلاف هیپی‌ها بیشتر نگران وجهه هنر و هویت هنری هنرمند بودند,برای نخستین‌بار اصطلاح هیپی توسط هرب کین [۱۶]روزنامه‌نگار مورداستفاده قرار گرفت و باب شد,آنها سعی کردند وامدار میراث بیت‌ها باشند,انقلاب جنسی را در آغوش گرفتند و ال‌اس‌دی و ماری‌جوانا راه رهایی آنها از غم‌های همیشگی‌شان بود,متعهدان به این خرده فرهنگ عموماً از ساکنان محله هیت اشبری [۱۷]سانفرانسیسکو بودند,گرایش و علاقه آنها به مصرف مخدر و موسیقی سایکدلیک راک و سبک‌هایی همچون اسید راک,آزادی جنسی و علاقه بی‌حدوحصر به دنیایی آزاد بود.

اگر بخواهیم دربارهٔ کلوب بیست و هفت بگوییم می‌بایست عنوان کرد که بسیارانی آنها را با مرگ در بیست و هفت‌سالگی می‌شناسند و چندضلعی که شامل برایان جونز,[18]جیم موریسون,[19]جیم هندریکس,[20]جینیس جاپلین,[21]کرت کوبین [۲۲]و امی واینهاوس [۲۳]می‌شد اما اگر بخواهیم تنها گزاره مرگ در بیست و هفت‌سالگی را فارغ از زیرشاخه‌های موسیقی راک اعم از سایکدلیک راک,[24]سافت راک [۲۵]و هارد[۲۶] و... دسته‌بندی کنیم می‌توان این چندضلعی را تبدیل به مجموعه‌ای گسترده‌تر کرد که نام‌هایی همچون آلن ویلسون,[27]رابرت جانسون,[28]پیتر هم,[29]میا زاپاتا [۳۰]و...را هم میتوان به آنها اضافه کرد, سبک زندگی نسل کلوب بیست و هفت به‌واقع ترکیبی از سبک زندگی هیپی‌ها و نسل بیت بود,به‌واقع می‌توان آنها را وارث هر دو نسل دانست آنها هم هیپی وار زیستند و هم به عادات و خلق‌وخوی بیت‌ها گرایش داشتند,عاشقان ریموند چندلر,[31]بوکوفسکی,[32]جک کراوک,نیل کسدی,[33] رمبو[۳۴] و...که فرهنگ مصرف انواع دراگ را از آنها به ارث برده بودند و زندگی که عشق آزاد و روابط جنسی آزاد برای آنها در اولویت قرار داشت,سه نفر از این جمع که مرگشان در بازه‌ای به‌مراتب کوتاه‌تر (۱۰ ماه) رخ داد، یعنی جیمی هندریکس، جنیس جاپلین و جیم موریسون به همراه هم تری جِیز (Three J's) اسطوره‌ای و تراژیک راک دههٔ شصت میلادی را شکل دادند,آنها آزاد زیستند و در نهایت بازیچه هیچ سیستم سیاسی نشدند و با خط کش در دستانشان بر سر سیاست و سیاستمدارانی کوبیدند که در همدستی با رسانه‌ها زندگی انسان را به ابتذال کشاندند و با هدایت آگاهانه انسان به سمت ناآگاهی و کم‌خردی,افکار انسان میان مایه و کم‌مایه امروزی را کنترل می‌کنند و با تعریف فرم‌های مختلف زندگی و افکار تعریف شده,انسان‌ها را در چاه ابتذال غرق می‌کنند,آنها برای فرار از جامعه ماشینی و مصرفی آمریکا و پارانویای غالب که اکثریت جامعه را دچار خویش کرده بود راهی به جز فریادزدن در زیرزمین‌ها نیافتند در گوشهٔ انزوا خویش آنچه را که در سر می‌پروراندند خلق کردند و آن را به روی صحنه بردند و با مخاطبان خویش به اشتراک گذاشتند.

یکی از اهداف این مجموعه آشنایی با هر چهار نسل (بیت,هیپی,مکتب دگراندیشی نیویورک,کلوب بیست و هفت) و معرفی شاعران و سانگ رایت نویسانی است که تاکنون در ایران معرفی و ترجمه نشده‌اند؛ بنابراین تنوع دیدگاه‌ها و درعین‌حال تنوع جهان‌بینی‌های گوناگون بسیار برای

---

16 Herb Caen
17 Haight-Ashbury
18 Brian Jones
19 James Douglas Morrison
20 James Marshall Hendrix
21 Janis Joplin
22 Kurt Cobain
23 Amy Winehouse
24 Psychedelic rock
25 Soft Rock
26 Hard rock
27 Alan Wilson
28 Robert Johnson
29 Peter Ham
30 Mia Zapata
31 Raymond Thornton Chandler
32 Henry Charles Bukowski
33 Neal Cassady
34 Arthur Rimbaud

مترجم اثر حائز اهمیت بوده است آن‌گونه که هر یک از اشخاص که اشعار و سانگ رایت‌هایشان در مجموعه آمده است جهان فکری خویش را زیست کرده‌اند و باتوجه‌به تطور آثار و زندگانی‌شان که در درون مجموعه آمده است می‌توان به صحت این موضوع پی برد,دلیل انتخاب این دست از شاعران و سانگ رایترها توجه به گزاره‌ٔ شر بوده است,از اد سندرز [۳۵]و گروه فوگز [۳۶]که از وام‌داران خط فکری بیت‌ها بوده و به همراه گروه فوگز در زمانه خویش آغازگر راهی شدند که دارای انسجام و خط فکری ثابتی بودند تا پتی اسمیت [۳۷]که رگ‌وریشه‌های گسپل را در اشعارش می‌توان دید رفاقت وی با باب دیلن [۳۸]و دیوید لینچ [۳۹]و هم سقفی طولانی‌مدت با عکاس مشهوری به نام رابرت میلتورپ [۴۰]بی شک در شکل گیری اندیشه و خرد او بی‌تأثیر نبوده است,موسیقی برای مادربزرگ موسیقی پانک ابزاری بود تا آنچه را که می‌اندیشید به‌واسطه‌ٔ آن فریاد بزند,لنور کندل [۴۱]هم آزادانه آنچه را که از زندگی اندوخته بود و تجربیات ولو اروتیکش را در قالب شعر می‌سرایید و به لحاظ نوع جهان‌بینی با آنه والدمن [۴۲]و لو ولچ [۴۳]روبرو هستیم که نگاه خود را به جهان پیرامونشان داشته و دارند,هدف اصلی این مجموعه کنار هم قراردادن تضادها و درعین‌حال بیان یک اندیشه واحد و انسانی بوده است,هر آن چه که در این مجموعه به لحاظ شعری اتفاق افتاده است هیچگاه در کشوری مانند ایران تجربه نشده است,جامعه ایران مدام یا درگیر و دار اوزان عروضی است و یا در تفکر چگونه باید نظریات غربی‌ها را با تغییر فتحه و ضمه و کسره از آن خود کنیم و سالیان درازی است با این تفکر در حال بازی‌دادن مخاطب است.

پیشگفتار مترجم:

بخش دوم

[35] Ed Sanders
[36] The Fugs
[37] Patti Smith
[38] Bob Dylan
[39] David Lynch
[40] Robert Mapplethorpe
[41] Lenore Kandel
[42] Anne Waldman
[43] Lew Welch

باتای،شر و هنر عصیان

به‌زعم باتای[۴۴] ادبیات گناهکار است و از نگاه او می‌توان مسئلهٔ شر را به دودسته طبقه‌بندی کرد،دستهٔ اول به فعالیت‌هایی اطلاق می‌شود که خلاف جهت حرکت‌کردن را مبنای خویش قرار داده بودند و ماحصل آن نتایجی مطلوب را به بار آورد و دستهٔ دوم به تخطی عامدانه از تابوهای بنیادین اطلاق می‌گردد نظیر تابوی قتل یا تابوی جنسی، بی شک اگر قلمرو ادبیات را به شعر و سانگ رایت محدود کنیم می‌توان گفت تک‌تک شاعران و سانگ رایت نویسانی که نامشان در این مجموعه آمده از خصایص شر برخوردارند،آنها به‌صورت ناخودآگاه گناه‌کارند،قصد ما در این مجموعه بی شک جدای از ارج‌نهادن به نظریهٔ شر ژرژ باتای بازبینی و معرفی شاعران و سانگ رایت نویسانی بوده که در این تعریف گنجانده می‌شوند و جدای این تزریق نگاهی نوین که هم از جنبه‌های نظری قابل‌گسترش و دفاع است و هم با نگاهی نظری به معرفی شاعران و سانگ رایترها می‌پردازد که این خود بر اهمیت نظریه و لزوم دانستن آن در جهت درک هر چه‌بهتر خاستگاه شعر و سانگ رایت و کار شاعران و سانگ رایت نویسان غربی تأکید دارد،به تعبیر باتای ادبیات بدون شر به امری کسل‌کننده بدل خواهد شد و آمیزهٔ تشویش در ادبیات و مواجهه مخاطب با تشویش بی شک می‌تواند ادبیات را از کسل‌کنندگی خارج کند،طبیعتاً بنا به نظریات باتای اگر بخواهیم این نظریه را به شعر و سانگ رایت‌های انتخابی و متعاقباً شاعران و سانگ رایترها تعمیم دهیم آنها به‌واسطهٔ شر کارهایی را انجام داده‌اند که بخش پاپیولار ادبیات (شعر و سانگ رایت منهای اشعار کلاسیک) را از کسل‌کنندگی خارج کرده است،گویی که قوهٔ خلاقه در شر نهفته شده است،حال با این تفاسیر می‌توان به تجزیه‌وتحلیل تئوری شر باتای در شاعران و سانگ رایتر های این مجموعه پرداخت.

زندگی و نوع اندیشه اد سندرز بارها او را به دامان پلیس انداخت و مبارزات او بر علیه سانسور خود گواهی بر اعتقاد او به مبارزه در میدان عمل بر ضد هر نوع سانسور بود علاوه بر این وی زمانی به چاپ مجموعه اشعارش بر روی دستمال توالت پرداخت!!! ،در کنار آن فعالیت‌های موسیقایی‌اش با گروه فوگز همگی ریشه در مخالفت‌های سیستماتیکی داشت که سبب شد تا شعله‌های شر در درونش زنده بماند ،وی با فعالیت‌های خویش بر علیه سانسور دست به تخطی عامدانه از قوانین موجود زد و تاوان اعمالش را هم داد،از دیگر سو پتی اسمیت که به او لقب مادربزرگ موسیقی پانک را داده‌اند سقف آرزوهای مادرش این بود که وی پیشخدمت رستوران شود؛ اما او با تعمد از خواسته مادرش و شنیدن ندای قلبش علی‌رغم تحمل سختی‌های فراوان به سمت خوانندگی گام برداشت تا لقب بانوی رنسانس موسیقی پانک را از آن خود کند،زندگی محقرانهٔ وی در نیویورک اگر هیچ رهاوردی برایش نداشت؛ اما کشف دیدگاه هنری مشترک او با رابرت میلتورپ سبب شد تا در ادامه راه مصمم‌تر از قبل شود هرچند که این رابطه طولانی‌مدت منجر به شناخت بیشتر میلتورپ نسبت به بدن خویش شد و رابرت در ادامهٔ زندگی‌اش همجنس‌گرایی را برگزید؛ اما این یاس برای پتی که در چهل سال سالگی پیشه شاعری را با حمایت‌های رابرت آغاز کرده بود با وجود دلسردی مقطعی منجر به پذیرش این امر شد،شاید انعکاس واکنش وی را می‌توان در هیات مردانه و اجراهای او دید چرا که به‌قدری روی استیج مردانه اجرا می‌کند که به تعبیر منتقدان موسیقی در حال لگدزدن به تخم جنسیت است آن‌قدرها که خوانندگان مرد راک تمایل دارند به‌سان او روی استیج اجرا کنند از سویی اگر به موضوع طغیان از منظر باتای بنگریم دوراه برای طغیان وجود دارد نخست طغیان بر علیه جهان حقیقی و بر پایه عقل که در جهت زنده ماندن است و دوم که رایج‌ترین شیوه ممکن است رد عقلانیت است،نکته‌ای که باید بدان توجه داشت این است که مبنای جهان بر پایه علل حقیقی بنا نشده است،عللی که با خشونت و غرایز کودکانه زاده می‌شوند تنازع خیر و شر را عیان می‌کنند، اما در باب مرگ جنیس[۴۵] با رویکرد باتای می‌توان اینگونه بیان کرد که حقیقت عشق خود به‌مثابه نوعی از مرگ است،جنیس از عشاق جهان ماتریالیستی بود آن‌گونه که وی دلبسته به تجربیات خارج از حدود عادی این جهان ماتریالیستی بود و این خود گواه این نگاه است و حتی مرگ وی به‌نوعی نشان از حقیقت عشق او به زندگی داشت و از دیگر سو مرگ،حقیقت زندگی او را تکمیل کرد،مرگ خود گزاره‌ای اکمل است که به عشق و زیستن معنا می‌دهد و معناهای افعال را تکمیل می‌کند؛ اما دهه‌ها بعد از مرگ وی کاراکتر صدایی وی از حنجره بث هارت[۴۶] شنیده شد و این

---

[44] Georges Bataille
[45] Janis Joplin
[46] Beth Hart

تشابه همگان را متعجب ساخت گرچه به‌زعم نگارنده بث هارت بسیاری از گام ها را از جنیس جاپلین دقیق‌تر اجرا می‌کند صدا و رنگ صدای مشابهشان در همان نخستین شنیده‌ها آدمی را درگیر خویش خواهد کرد اگرچه این شباهت باتوجه‌به عمر موسیقایی بیشتر بث هارت و تجربه‌های متعدد موسیقایی‌اش به لحاظ فرم سبب شده تا گستره تجربیات هارت از جاپلین که به علت عمر کوتاهش تجربیات کمتری داشت هم فراتر رود؛ اما با همه این تفاسیر از بث هارت به‌عنوان یکی از قوی‌ترین صداهای معاصر و درعین‌حال یکی از خلاق‌ترین موزیسین‌های معاصر یاد می‌شود,هارت هم از این قاعده مستثنی نبود او هم‌ریشه‌های شر را در زندگی‌اش به‌صورت آشکار احساس کرد و شاید یکی از مهمترین علل انتخاب دنیای موسیقی برای وی عقده الکترایی بود که میان او و پدرش شکل‌گرفته,پدری که در سنین کودکی بث و خواهر و برادرانش را رها می‌کند و بث نخستین ضربه را از جانب پدر دریافت می‌کند و پس از آن ازدست‌دادن خواهرش به علت بیماری ایدز دومین ضربه‌ای بود که سبب ایجاد خلأ عمیقی در روح او شد و همین امر سبب تعمد عامدانه وی از دستورات مادرش و حرکتش به سمت موسیقی شد,موسیقی نوای روح خسته وی بود و غم ناشی از نبود پدر به‌نوعی در اجراهای صحنه‌ای وی هم قابل رویت است,اجراهای مردانه و قدرتمند او به‌سرعت زبانزد عام و خاص شد و این همان نکته مشترک میان بث هارت,پتی اسمیت و جنیس جاپلین بوده است,آنها واکنش روح سرخورده از جنس مقابل (علت عدم گزینش واژه مخالف و انتخاب واژه مقابل صرفاً تأکید بر اصلاح ادبیات ستیزمابانه و دوری‌جستن از این نوع ادبیات بوده است) را با هیات مردانه خویش به نمایش گذاردند.

اما در باب شاعران این مجموعه تکانه‌های روانی و آشنایی‌شان با اشخاص مختلف سبب شد تا آنها خلاف جهت حرکت کنند,آنه والدمن در نتیجه آشنایی با گینزبرگ تصمیم گرفت تا این راه را انتخاب کند و به جنبش شعری رنسانس سانفرانسیسکو ملحق شود,رابطه میان او و گینزبرگ تا به جایی پیش رفت که گینزبرگ وی را همسر معنوی خویش خطاب می‌کرد,در بارهٔ لو ولچ هم علاقه وی به استاین و بعدها آشنایی با جک کراوک و گری اسنایدر و دیگران سبب شد تا وی بتواند در میان انبوه مشکلات روحی و روانی‌اش به‌سوی نوشتن و شاعری گام بردارد و به‌نوعی او در میان انبوه مشکلاتش تخطی عامدانه بر علیه زندگی (نوشتن) را در پیش گرفت و گزارهٔ شر را به‌وضوح می‌توان در آثارش رویت نمود,در باب لنور کندل او را می‌توان یکی از هنجارشکن‌ترین و تابوشکن‌ترین زنان این عرصه و پلی میان هیپی‌ها و نسل بیت دانست,آشنایی‌اش با جک کراوک نخستین جرقهٔ ورود او به این عرصه بود,اشعاری که خود گواهی بر پایبندی وی به شر و شورش بر علیه ساختارهای موجود بود,مهر ممنوعه بر جبین او حک شده بود,اشعار جنسی کندل موید نگاه ژرژ باتای بوده است چرا که باتای به فرضیهٔ جدا شده از عمل جنسی باور نداشت و تنها به‌واقع گرایی علاقه‌مند بود همین امر در باب فرانک اوهارا [۴۷] هم صدق می‌کند,هرچند که آشنایی وی با اشبری[۴۸] تأثیر بسزایی بر آغاز راه وی داشت؛ اما آنچه که او در اشعارش سراییده بود تخطی عامدانه از وضعیت عرف جامعه بود, اتکای وی به مکاتب ادبی و درعین‌حال نگاه متفاوتش به مقولهٔ شعر خود گواه همان نکته ایست که باتای بر آن صحه می‌گذارد هرچند که باتای در وصف بودلر[۴۹] او را انسانی می‌دانست که آگاهانه مجبور به پایبندی به فضای مذهبی در اشعارش بود و آن یاس درونی بودلر همواره حکم وجدانی را داشت که به‌خاطر سروده‌های برخلاف‌میل‌باطنی‌اش او را سرزنش می‌نمود؛ اما در بارهٔ شاعران این مجموعه همگی آنها آنچه را که همراه با میل درونی‌شان بوده سراییده‌اند و آن یاس بودلری همراه آنان نبوده است و ازاین‌حیث مجموع شاعران و سانگ رایت نویسان این مجموعه را می‌توان بر مبنای نظریه باتای در چارچوب شر طبقه بندی نمود.

[47] Frank O'Hara
[48] John Ashbery
[49] Charles Baudelaire

هشت پرونده / هشت روایت

اد سندرز/ هیپی و فوگز
پتی اسمیت/ از فقر تا غرش اسب‌ها
آنه والدمن/ از پانزده سالگی تا مکتب نیویورک
لو ولچ/ آریزونا، کالیفرنیا، اوکلند، خودکشی
لنور کندل/ ذن، اروتیسیسم، عشق و مرگ
بث هارت/ زنی که به خشم ایمان آورد
فرانک اوهارا/دوپامین آغوش تو
جینیس جاپلین/ پری کوچک غمگین

اد سندرز/هیپی و فوگز

سانگ رایت‌ها:

ده دستور

مأمور سیا

برای صلح آدم‌ها بکش!



پرونده اول:اد سندرز,هیپی و فوگز

وی زاده‌ٔ هفدهم آگوست 1939 در کانزاس‌سیتی ایالات متحده آمریکا است,خواننده,شاعر,موزیسین,فعال اجتماعی,سانگ رایت نویس و عضو قدیمی گروه د فوگز است, بسیاری او را پل ارتباطی میان نسل بیت و هیپی‌ها می‌دانند, در سال 1964 در رشته‌ٔ فلسفه باستان (یونان) از دانشگاه نیویورک فارغ‌التحصیل شد؛ اما روح آشوبگر هیپی‌ها وی را رها نمی‌کرد و بارها در قالب فعالیت‌های اجتماعی‌اش آن را به معرض نمایش گذاشت از جمله نوشتن مجموعه‌ٔ اشعارش به نام شعرهایی از زندان [۵۰]بر روی دستمال توالت! و تأسیس مجله آوانگارد Fuck You/A از جمله‌ٔ این فعالیت‌ها بوده است.

کتاب‌فروشی‌اش به نام چشمان صلح همواره محفل نویسندگان و روشنفکران رادیکال بود,اما حتی کتاب‌فروشی‌اش هم از حمله پلیس در امان نماند و در سال 1966 به دست پلیس بسته شد و او را به دلایل مبهمی بازداشت کردند,سندرز را شریک جرم اتحادیه آزادی‌های مدنی آمریکا می‌دانستند و این موضوع آن‌چنان سروصدایی به پا کرد تا از او به‌عنوان رهبر دگراندیشی در نیویورک یاد کنند.

در اواخر سال 1964 او با کمک تولی کاپفربرگ [۵۱]گروه موسیقی د فوگز را راه‌اندازی و شروع به ضبط کارهای اولیه‌ٔ خود کردند,این گروه در سال 1969 از هم پاشید و مجدداً در سال 1984 به فعالیت‌هایش ادامه داد, در بیست و یکم اکتبر 1967 او به همراه فوگز با تشکیل کمپینی خواستار پایان‌دادن به جنگ ویتنام شدند و ادامه این اعتراضات در سال 1968 با امضای نامه اعتراض نویسندگان و ویراستاران به پرداخت مالیات ادامه یافت,در متن بیانیه آمده بود: تا زمانی که جنگ را پایان ندهید ما از دادن مالیات خودداری می‌کنیم.

در سال 1969 وی نخستین آلبوم موسیقی‌اش را منتشر کرد,روبرت کریستگائو [۵۲](منتقد و ژورنالیست موسیقی) در باره ی این آلبوم نوشت: این آلبوم به معنای واقعی کلمه نابودی راک آمریکایی است,به‌زعم او این آلبوم نه یک تقلید بلکه کژروی محض است ضمن اینکه باید خاطرنشان کنم سندرز یدل خوانی یا یدلینگ (نوعی خوانش میان گام‌های پایین یا به عبارتی صداهایی که از قفسه سینه خارج می‌شوند و گام‌های بالا و صدای در سر است که در آن تارهای صوتی بسته و حدود یک‌سوم از تارهای صوتی به نوسان درمی‌آیند) را در فوگز احیا نمود؛ اما هرگز تفاوت میان تقلید و کژروی را نمی‌دانسته و شاید به همین علت است که بعضی از آهنگ‌های فوگز نسبت به آنچه که مدنظر بوده غم‌انگیزتر به نظر می‌رسند و گاه به‌زعم منتقدان سردرگمی در برخی از آهنگ‌های فوگز نظیر ایلیاد شنیده می‌شود,سندرز در برخی از آهنگ‌هایش تحرکات اجتماعی قابل‌توجهی نیز از خود نشان داد نظیر آهنگ خانواده که اشاره به قتل‌های تیت لابیانکا داشته است که در آن شارون تیت [۵۳](همسر پولانسکی[۵۴]) و چهار نفر از اعضای خانواده لابیانکا که از دوستان و آشنایان پولانسکی بودند توسط فرقه‌ای که خود را تحت‌تأثیر تفکر و بینش چارلز منسن [۵۵]می‌دانستند به قتل رسیدند,همسر پولانسکی هشت ماه و نیم باردار بود و بعدها تمامی متهمان دستگیر و به حبس ابد محکوم شدند بااین‌حال اد سندرز در جلسه محاکمه چارلز منسن به‌عنوان یکی از تماشاگران حاضر در جلسه حضور داشت همچنین اد سندرز را بدعت‌گذار جنبش شعر پژوهشی می‌دانند، مانیفست شعر پژوهشی [۵۶]وی در سال ۱۹۷۶ توسط نشر لارنس فرلینگتی [۵۷]نیز منتشر شد,این مانیفست بسیار برنوشته‌ها و اشعار نسل‌های بعد از وی هم تأثیرگذار بود,در دهه‌ٔ نود میلادی سندرز از اصول شعر پژوهشی خویش در مجموعه‌ای برای معرفی چهره‌های ادبی و تاریخی آمریکا بهره جست همچنین توانست زندگی و اشعار آلن گینزبرگ [۵۸]را در قالب مجموعه‌ای گردآوری کند,در انتهای دهه‌ٔ نود میلادی سندرز کار خویش را در زمینه‌ٔ تاریخ آمریکا [۵۹]آغاز کرد و موفق شد مجموعه‌ٔ نه جلدی به همراه

---

[50] Poem from Jail
[51] Tuli Kupferberg
[52] Robert Christgau
[53] Sharon Tate
[54] Roman Polanski
[55] Charles Milles Manson
[56] Investigative Poetry
[57] Lawrence Ferlinghetti
[58] The Poetry and Life of Allen Ginsberg
[59] America, A History in Verse

سی دی که مشتمل بر دو صفحه بود را منتشر کند,پنج جلد اول از نه جلد مربوط به تاریخ آمریکا در قرن بیستم بود,او در سال 1983 موفق به دریافت بورسیه گوگنهایم برای اشعارش شد و همچنین در سال 1988 برندهٔ جایزهٔ کتاب سال آمریکا برای گزیده اشعارش تحت عنوان چشم صلح [60] در قرون مختلف شد,وی در سال 1997 کمک‌هزینه بنیادهای هنرهای معاصر را نیز دریافت نمود و در فاصله سال‌های 2000 تا 2003 موفق شد تا به‌عنوان نویسنده‌ای نیویورکی بنیاد نویسندگان را در منطقه‌ای در نیویورک تأسیس کند,وی اکنون در وود استاک نیویورک [61] زندگی می‌کند و به همراه همسرش بیش از چهل و هفت سال است که ژورنال وود استاک معاصر را در شاخهٔ نوشتار و هنرهای تجسمی منتشر می‌کند.

[60] Peace Eye
[61] Woodstock

ده دستور

تو کسی را نخواهی کشت
چیزی از خر همسایه طلب نخواهی کرد
تو کسی را نخواهی کشت
چیزی از خر همسایه طلب نخواهی کرد
این دستور خداست
این دستور خداست
تو دزدی نخواهی کرد
تو شاهد قلابی نخواهی بود
این دستور خداست
این دستور خداست
تو جز خدایانی که برایت ساخته‌اند خدایان دیگری نخواهی داشت
تو جز بتانی که برایت ساخته‌اند بتان دیگری نخواهی داشت
این دستور خداست
این دستور خداست
نام من را عبث نخواهی پنداشت
شنبه‌ها را فراموش نخواهی کرد
این دستور خداست
این دستور خداست
تو از مادرت و از پاپ متنفر نخواهی شد
تو مرتکب زنا نخواهی شد
این دستور خداست
این دستور خداست

مأمور سیا

کی میتونه یه ژنرال رو تو خواب بکشه؟
کی میتونه یه دیکتاتور تو وضعیت قرمز سرنگون کنه؟
یه مرد لعنتی
مأمور سیا
کی میتونه یه دولت کودن رو سرکار بیاره؟
کی میتونه تموم دولتمردا رو بدون تحمل فشار تغییر بده؟
یه مرد لعنتی
مأمور سیا
کی میتونه غیر نظامیا رو ده نفره آموزش بده؟
بعدش اونا رو بفرسته تا پسرعموی نظامی‌اش رو بکشن؟
یه مردلعنتی
مأمور سیا
کی میتونه یه بودجهٔ خوب بگیره؟
کی میدونه دولت پنجاه و یکم کیه؟
کی سرویس‌های مخفی تو دستشه؟
کی میتونه رو اعصاب بقیه بره؟
یه مرد لعنتی
مأمور سیا
کی میتونه یه مشت شکر از تو گونی برداره
شکرا رو توی ال اس دی بریزه؟
یه مرد لعنتی
مأمور سیا
کی میتونه تو بندرای نیکاراگوئه بمب‌گذاری کنه؟
کی فکر می کنه همه مردای شیکاگویی ضدضربه‌اند؟
یه مرد لعنتی
مأمور سیا
کی میتونه هم رو زمین هم تو زیرزمین باشه؟
گاهی وقتا مخفیونه پیداش بشه
یه مرد لعنتی
مأمور سیا

کی سرویس اطلاعاتیش خداس؟
کارمنداش رو بی‌صدا زندونی میکنه؟
یه مرد لعنتی
مأمور سیا
یه مرد لعنتی
مأمور سیا
یه مرد لعنتی
مأمور سیا
مأمور سیا
مأمور سیا

برای صلح انسان را بکش!
خطابه‌ای برای دیکتاتورها

بکش,بکش برای صلح!!!
بکش,بکش برای صلح!!!

دور و نزدیک یا خاور دور
دور و نزدیک یا خاورمیانه
بکش,بکش برای صلح!!!
بکش,بکش برای صلح!!!

اگه مردم رو دوست ندارید
یا راهی واسه صحبت نمونده
اگه از رفتارشون لذت نمی‌برید

بکش,بکش برای صلح!!!
بکش,بکش برای صلح!!!

اگه شما اونا رو نکشید
تسلیم اراده‌ٔ چینی‌ها میشن
اگه نمی‌خوابد آمریکایی بشید
پس یاوه‌گویی ممنوع

بکش,بکش برای صلح!!!
بکش,بکش برای صلح!!!

اگه به اونا اجازه نفس‌کشیدن بدین
ممکنه روس‌ها رو از بین ببرند
اگه به اونا اجازه نفس‌کشیدن بدین
ممکنه عاشق روس‌ها بشن
بکش,بکش,بکش
بکش,اونها رو بکش,آسیایی‌ها رو آروم خفه کن
فقط یه آسیایی میتونه به یه آمریکایی اعتماد کنه
یه آمریکایی همیشه دنبال کله زردهاست

بکش,بکش برای صلح!!!
بکش,بکش برای صلح!!!

بکش,بکش که حس خوبی میده
مثل جناب سروان که تو گوشم می‌گفت:
بکش,بکش برای صلح!!!
بکش,بکش برای صلح!!!

بکش,بکش که آرومت می کنه
بکش,بکش تا که خلاص بشی

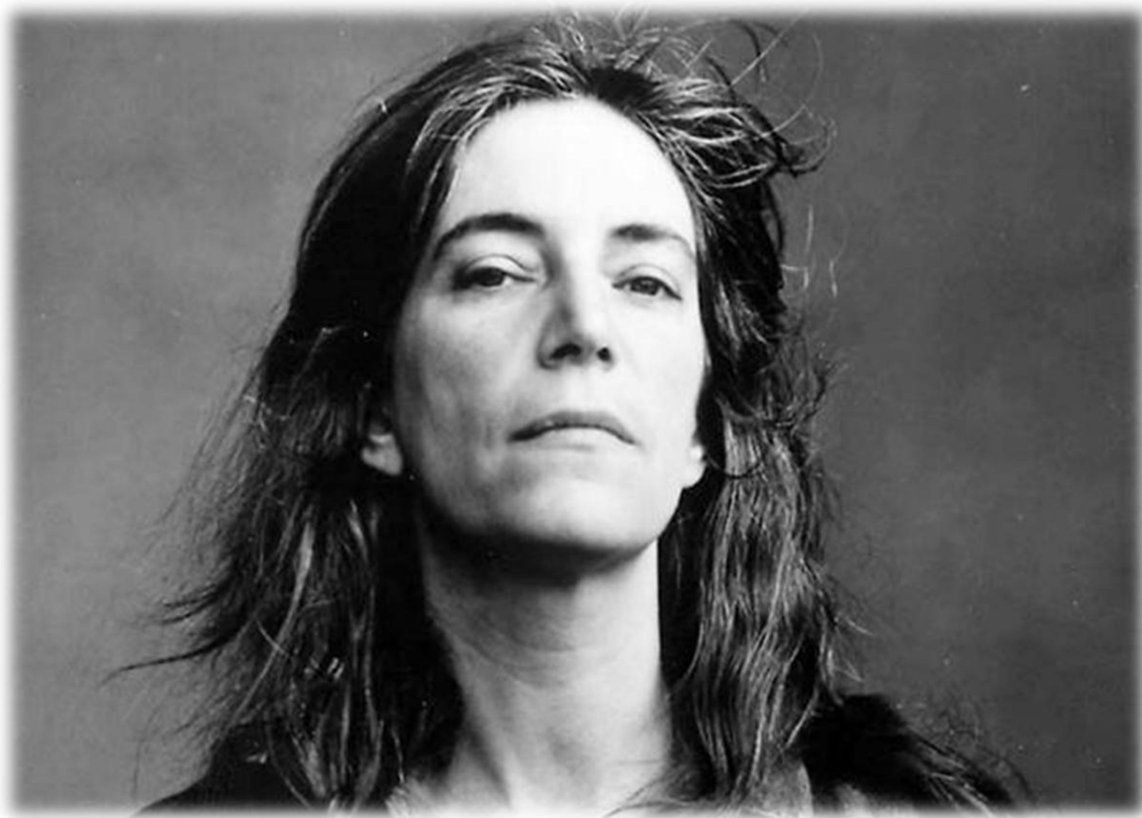
بکش,بکش برای صلح!!!
بکش,بکش برای صلح!!!
بکش,بکش,بکش,بکش
بکش,بکش برای صلح!!!

پتی اسمیت/ از فقر تا غرش اسب‌ها

سانگ رایت‌ها:

قدرت در دستان مردم است

در جستجوی تو



پرونده دوم: از فقر تا غرش اسب‌ها

پاتریشیا لی اسمیت ملقب به پتی اسمیت با لقب مادربزرگ موسیقی پانک زاده‌ی سی ام دسامبر 1946 در بیمارستان گرانت شیکاگو است,وی یک زندگی پرفرازونشیب را که دستخوش رنج‌های فراوانی بود تجربه کرد؛ اما هرگز از رنج‌هایش مأیوس نشد هرچند که بسیار دیرپای به دنیای شعر و موسیقی گذارد و شاعری را از چهل‌سالگی آغاز کرد؛ اما او را از جمله شاعران تحت‌تأثیر نسل بیت می‌دانند، از همان زمان با اشعار شاعرانی چون «بلیک[62]»، «بودلر»،و شاعران نسل موسوم به «بیت» آشنا شد و می‌خواست برخلاف مادرش که پیشخدمت رستوران بود رؤیاهای خویش را دنبال کند تا بتواند یکی از شاعران و خوانندگان سرشناس باشد,وی در نهایت توانست بدل به «زن رنسانس» نسل پانک و یک آهنگ‌ساز، خواننده و نوازنده برجسته‌ی موسیقی شود؛ اما پیش از آنکه این رؤیاها به حقیقت بپیوندند، اسمیت می‌بایست تصویری دیگر از خود ارائه می‌داد و از طریق شخصیت یکتا و شعری که می‌سرایید جایگاهش را تثبیت می‌کرد,در روزهای نخست ورود به نیویورک، پتی دوستی نداشت و کسی را نمی‌شناخت,نه امیدی به پیداکردن شغلی داشت,نه طرح و نقشه‌ای ملموس برای آینده داشت,در جولای سال ۱۹۶۷ پتی اسمیت بیست و یک‌ساله با کمک چند هیپی شب‌ها را در زیر سقفی می‌گذراند. در نهایت او در یک کتاب‌فروشی مشغول به کار شد,در همین برهه «پتی اسمیت» با «رابرت میلتورپ» آشنا می‌شود,رابرت هم به‌مانند پتی بیست و یک‌ساله و فقیر بود و این دو در آپارتمان محقری در «بروکلین» مستقر می‌شوند. پتی و رابرت با وجود فقیر بودن از یک دید هنری برجسته و سلیقه‌ای خاص در انتخاب لباس‌های دست‌دوم و ارزان برخوردار بودند و کنار یکدیگر قرارگرفتن این دو سرآغاز راهی شد که به موفقیت در رشته‌های هنری مختلف برای هریک از آن‌ها ختم شد.پتی اسمیت به وجوه مشترک فراوانی که با «رابرت میلتورپ» داشت پی برد,اسمیت در کتاب «فقط بچه‌ها» مینویسد: ما هر دو برای روح رابرت دعا می‌کردیم,من دعا می‌کردم که خداوند در برابر وسوسه‌های شیطانی حافظ او باشد و او دعا می‌کرد که بتواند روحش را به شیطان بفروشد و به همین دلیل دائماً آهنگ «همدردی با شیطان[63]» رولینگ استونز [64]را به زیر لب زمزمه می‌کرد!

هر دو با یکدیگر هم‌سن‌وسال بودند و در خانواده‌هایی فقیر بزرگ شده بودند,اسمیت اهل «جرمن تاون» پنسیلوانیا بود که بعدها به نیوجرسی نقل‌مکان کرد و «رابرت» در یک خانواده کاتولیک در «لانگ آیلند[65]» نیویورک بزرگ شده بود,دیری نپایید که این رابطه شکلی جدی‌تر به خویش گرفت و آن دو مثل هر عاشق و معشوقی داستان‌های کودکی خود را برای دیگری تعریف کرده بودند,پتی اسمیت می‌گوید: «ما همیشه در این مورد با هم شوخی می‌کردیم و می‌خندیدیم,در این مورد که من دختر بدی بودم که می‌خواستم خوب باشم و رابرت پسر خوبی بود که می‌خواست بد باشد!» البته هر دو هنرمند توانستند به آرزوهای خویش برسند.

رابرت فرزند موردعلاقه و توجه مادرش بود و در کودکی برای مادر گردنبندهایی از نگین‌های پلاستیکی ارزان‌قیمت می‌ساخت؛ اما بعدها عکس‌هایی که او را به‌عنوان یک عکاس برجسته به معروفیتی جهانی رساند، نمایانگر دردهای انسانی، امیال جنسی نامتعارف و حتی عکس‌هایی ساده و معصومانه از کودکانی عریان بود.پتی هم از نوجوانی در کارخانه‌ای مشغول به کار بود و در آنجا حین خواندن کتابی به دو زبان انگلیسی و فرانسه متهم به «کمونیست» بودن شده بود. او در همان زمان باردار بود و فرزندش را به یتیم‌خانه سپرده بود؛ اما بعدها وقتی که او و «میلتورپ» در بروکلین مستقر شدند، پتی اسمیت خود را در سرایش شعر گم کرد و تبدیل به نان‌آور خانه شد و از «رابرت» لاغراندام که در آن زمان با اشیا عجیب‌وغریب به شیوه «جوزف کورنل[66]» آمریکایی محراب‌های هنری کوچک می‌ساخت نگهداری می‌کرد,تنها چندین سال بعد بود که «رابرت میلتورپ» هنر عکاسی را کشف کرد و تبدیل به یکی از اثرگذارترین عکاسان هنری جهان شد,پتی هم بعد از اجراهای خیابانی

[62] William Blake
[63] Sympathy for the Devil
[64] The Rolling Stones
[65] Long Island
[66] Joseph Cornell

متعدد توانست همپای رابرت قد بکشد و تبدیل به خواننده ای مشهور با اشعاری برخوردار از جهان‌بینی مخصوص به خویش شد,برگزاری کنسرت‌ها و اجراهای متعدد و ترکیب شعر با موسیقی پانک به سبک دیلن,تام ویتس,[67]کوهن[۶۸] و دیگران از او شخصیتی برجسته و متمایز ساخته بود بانوی رنسانس موسیقی پانک فعالیت‌هایش را تنها محدود به موسیقی نکرد و با نوشتن کتاب خاطراتش به نام فقط بچه‌ها [۶۹]پای به عرصه ادبیات و رمان گذارد و این تلاش تا جایی ادامه یافت که وی با کتاب قطار ام در سال 2015 موفق به دریافت جایزه کتاب سال آمریکا شد.

[67] Tom Waits
[68] Leonard Cohen
[69] Just Kids

قدرت در دستان مردم است

من در خواب رؤیایی روشن و زیبا را دیدم
ناگهان از خواب پریدم؛ اما رؤیایم را دورازذهن نمی‌دانستم
رؤیایم را به شکل وادی زیبا تصور می‌کردم
همان جایی که هوای پاکیزه را استشمام کرده بودم
گویی احساساتم برانگیخته شده بود
با گریه از خواب بیدار شدم
قدرت باید در دستان مردم باشد تا بتوانند
آن را از چنگال احمق‌ها و نادان‌ها باز پس بگیرند
بارش مهر و فضل و بخشش
این فرمان حاکمیت مردم است
قدرت در دستان مردم است
قدرت در دستان مردم است
قدرت در دستان مردم است
قدرت در دستان مردم است
صدای انتقام,کینه‌توزی و سوءظن به گوش می‌رسد
وقتی صدای مردم به گوش رسید
ارتشیان از پیشروی دست کشیدند
نگهبانان و سربازان زیر نور ستارگان
با نگاه‌های دوخته شده به یکدیگر و اسلحه‌هایی در زیر شانه‌هایشان دراز کشیده‌اند
اما همان‌ها به‌سادگی در میان گرد و غبارها به فراموشی سپرده می‌شوند
قدرت در دستان مردم است
قدرت در دستان مردم است
قدرت در دستان مردم است
قدرت در دستان مردم است
رؤیایم را به شکل بیابانی دیدم
چشمه‌هایی پرآب را در رؤیایم دیدم
با آبی زلال و بی‌انتها
ما کنار یکدیگر قدم می‌زدیم
بی‌دلیل و واهمه کنار هم می‌خندیدیم
پلنگ‌ها و بره‌ها,تنگاتنگ یکدیگر دراز کشیده بودند
من به آرزوهایم امید و باور داشتم
من در خواب رؤیایی دیدم
خدا را پاک‌تر از همیشه دیدم
حال که تسلیم خواب خواهم شد

رؤیاهایم را به شما می‌سپارم
قدرت در دستان مردم است
قدرت در دستان مردم است
قدرت در دستان مردم است
قدرت در دستان مردم است
قدرتی رؤیایی,پس‌گرفتن جهان از حمقا
این فرمان حاکمیت این مردم است
گوش بسپار
من به رؤیاهایمان باور دارم
رؤیاهایمان از ما گذر خواهند کرد
ولی این ما هستیم که می‌توانیم
تمام جهان را اداره کنیم
ما با انقلاب‌ها می‌توانیم
تمام جهان را اداره کنیم
ما قدرتمندیم و قدرت از آن ماست
قدرت در دستان مردم است
قدرت در دستان مردم است
قدرت در دستان مردم است
قدرت در دستان مردم است

در جستجوی تو

در شبی قرون وسطایی
عشق طرح خویش را انداخت
آسمان همچون شب ولنتاین مهتابی بود
چراغ آویزها یادآور نابودی آرزوهایمان بودند
به‌سان شکسپیر برای همه آرزو کردم
که آه این تقدیر شماست
تمام آنچه که در پی آن بودم
تماشای مناظر از ارتفاعات بلند بود
اما قلبم دیدگانم را تاریک می‌کرد
من در جستجوی تو بودم
در جستجوی تو
چه کاری می‌توانستم انجام دهم؟
در امتداد رودخانه‌های تیره
در جستجوی تو بودم
تمام جواهرات گران‌قیمت
در وجود تو خلاصه می‌شد
در انبوه جواهرات
در آسمان‌ها و زمین
تمام آنچه را که دیدم
موجی آکنده از احساسات بود
مانند گذشته‌ای پرطمطراق
هر زمانی که زانو زده‌ام
چشمانم مرا به‌سوی عشقی حقیقی سوق داد
من در جستجوی تو بودم
چه کاری می‌توانستم انجام دهم؟
من در جستجوی تو بودم
بیا عزیزم
تمام تمنای قلبی و تقدیرمان
پیش از ما نوشته شده
از جاده پورتوبلو
تا بندر مارسی
حتی در نزد عارفان و دراویش
در جستجوی تو بودم

آنه والدمن/ از پانزده سالگی تا بالیدن در مکتب نیویورک

اشعار:

دروغ

انقلاب



پرونده سوم: از پانزده سالگی تا مکتب نیویورک

آنه والدمن زادهٔ دوم آپریل 1945 در نیوجرسی است,وی از پانزده سالگی کار خود را با نوشتن و سرودن شعر آغاز کرد.او را جزو دومین نسل از مکتب نیویورک می‌دانند؛ اما وی به‌واسطهٔ آشنایی نزدیکی که با الن گینزبرگ داشت توانست به این جمع ادبی راه پیدا کند کما اینکه گینزبرگ,والدمن را همسر معنوی خویش خطاب میکرد,او در فاصلهٔ سال‌های 1966 تا 1978 به‌عنوان دستیار و سپس به‌عنوان مدیر پروژه شعر نیویورک منصوب شد؛ اما او هم به‌مانند خیل اعظم شاعران و منتقدان چشمانش را بر روی عرفان نبست و در اوایل دههٔ شصت میلادی دانشجوی آیین بودایی شد تا برای آشنایی با آیین بودایی به‌صورت آکادمیک تحصیل کند. وی بعدها توانست با جک کراوک آشنایی پیدا کند و آشنایی قدیمی اش با گینزبرگ مقدمات آشنایی‌اش با باب دیلن را فراهم ساخت و این آشنایی سبب حضور گینزبرگ و والدمن در تنها فیلم باب دیلن در قامت کارگردان به نام رینالدو و کلارا [۷۰]شد. آنها برای این فیلم به انگلستان و کانادا سفر کردند,ساختار روایی فیلم شباهت زیادی به مستند دارد,فیلمی که نویسندگان آن باب دیلن و سم شپارد [۷۱]بودند و در طول این فیلم مستند علاوه بر گینزبرگ و والدمن اشخاصی نظیر جون بائز,[72]اریک اندرسون و جوکاکر[۷۳] هم حضور داشتند,آنه والدمن از این اتفاق به‌عنوان یک تجربه خوب یاد می‌کند.او در سال 1980 با اد بووز [۷۴]ازدواج کرد و پسرشان ادوین در بیست و یکم اکتبر 1980 زاده شد,او از تولد پسرش به‌عنوان نقطه عطف زندگی‌اش یاد می‌کند و پسرش را آموزگار زندگی خویش می‌داند,این مادر و پسر توانسته‌اند چندین آلبوم موسیقی گفتار را در کنار هم تولید کنند,والدمن علاوه بر این یک فعال اجتماعی پرشور بوده و در کنار گینزبرگ برای مدتی با سازمانی در آمریکا که موافق تأسیس تأسیسات هسته‌ای بود درگیری پیدا کردند و دامنهٔ این درگیری تا به جایی پیش رفت که منجر به بازداشت و دستگیری آنها شد,او از دیرباز حامی سرسخت فمینیسم,حقوق بشر و محیط‌زیست بوده است,وی را از جمله فعالان نیویورکی در زمینه برگزاری راهپیمایی‌های ضدجنگ می‌دانند,والدمن بر این باور است که وظیفه‌اش ایمن نگاه‌داشتن جهان برای شعر و شاعری است گرچه بسیاری از کارهای او مرتبط با نسل بیت است؛ اما به‌واقع او شاعر نسل بیت نبوده؛ بلکه ادبیات نیویورکی و فضای نیویورک به‌وضوح در آثارش دیده می‌شود,وی به پرفورمنس در شعر باور دارد,از همین رو اشعارش را همواره پرشور,توأم با حرکت,آواز و نفس‌گیری‌های مداوم می‌خواند,از والدمن نقل شده است که او همواره به تأثیرگرفتن از زنان پیشین خویش (اگر بنا به فرضیه هارولد بلوم [۷۵]پیشینیان مرد را پدر بنامیم در اینجا با اتکا به همان نظریه می‌توان پیشینیان زن را مادر نامید) تأکید دارد و خود را وامدار همان میراث هنری و لیبرال می‌داند؛ اما از سویی تیغ تیز انتقادش را هم به سمت‌وسوی همان فرهنگ حاکم در اطراف نیویورک گرفته و می‌گوید: من زنان زیادی را می‌شناختم که تحت‌تأثیر همان فرهنگ واپس‌گرا به‌دام‌افتاده‌اند و همین امر سبب شد تا ما استعدادهایمان را نادیده بگیریم,فرهنگی که پیروی از آن منجر به وابستگی به مواد مخدر,سقط جنین خطرناک و بیگانگی با خانواده شده است,من زنان خلاقی را می‌شناختم که برای دوستانشان مجنون می‌شدند و یا تن به بارداری ناخواسته و سقط‌جنین‌های خطرناک می‌دادند و پول‌هایشان را برای سقط جنین جمع‌آوری می‌کردند,عده‌ای از آنها از خانه فراری و عده‌ای دیگر نیز خودکشی کردند.

او همواره بر تجربه‌گرایی در شعر باور داشته است و تا به امروز از این بانوی سپیدپوش پایتخت جهان (لقب نیویورک) بیش از چهل مجموعه شعر و آنتولوژی چاپ و منتشر شده است,والدمن در طول عمر ادبی‌اش بارهاوبارها جوایز متعدد ادبی را از آن خودکرده است,از کمک‌هزینهٔ بنیاد ملی امور هنری و هنرمندان معاصر تا کسب عنوان اول جایزه بین‌المللی شعر در نیومکزیکو (دو بار) برخی از افتخارات وی نیز محسوب می‌گردد,وی همچنین پست‌های گوناگونی را در طول زندگی‌اش نیز تجربه کرده است,از مشاور تحصیلی و نیروی انسانی در کالج‌های گوناگون

---

[70] Renaldo and Clara
[71] Sam Shepard
[72] Joan Baez
[73] Joe Cocker
[74] Ed Bowes
[75] Harold Bloom

تا عضویت در هیئت‌علمی در کالج نیوانگلند در کارنامهٔ کاری‌اش به چشم می‌خورد,او همچنین از سال 2011 به‌عنوان مدیر آکادمی شاعران آمریکا نیز منصوب شد و مدیریت این آکادمی را بر عهده دارد.

دروغ

هنر با یک دروغ آغاز می‌شود
جدایی من و تو ماحصل فردای ماست
به چراغ سوسوزن بنگر,خورشید در چشمان توست
من آسمانی بی‌مثال می‌خواهم
من جهانی عاری از تصورات نادرست می‌خواهم
هنر با یک دروغ آغاز می‌شود
چیزی برای ازدست‌دادن نداریم
جهان انعکاس طلوع‌های خودسرانه است
تصویری از روشنایی را ترسیم کن
یا خورشید چشمانت را بکش
ببین که جهان چگونه نابود شد
پس بمیر
فاصله‌ات را باهنر ناب حفظ کن
چرا که هنر با یک دروغ آغاز می‌شود
مخاطبان می‌خواهند بازیگران در اوج احساس و واقعیت بگریند
به چراغ پر از نور بنگر وقتی که انعکاسش در چشمان تو هویداست
شما در بطن هنر سیال به سر می‌برید
شما مقلد جهان پرشکوه هستید
هنر با یک دروغ آغاز می‌شود
نقطه‌ای درون چشمان توست
تمام قصه همین است

انقلاب

به افق خیره شده‌ام,تابستان شبح واری ست
از پنجره به خیابان‌ها می‌نگرم
همه در خیابان به سر می‌برند
هرکسی در آن قدم می‌زند
به بیرون که می‌نگرم
مردمانی را می‌بینم که به یکدیگر مشکوک‌اند
مردمانی که می‌خواهند قلب یکدیگر را به آتش بکشند
همانند آنچه در لابه‌لای روزنامه‌ها می‌خوانی
زندگی,عشق و لذت را بر پرده خویش به نمایش می‌گذارد
می‌خواهم رهسپار شوم به جایی که دیگر ناخوش نباشم
قبل از آنکه پل‌های پشت سرتان را ویران کنید,بمانید
قلبم آکنده از دردهاست
نه نه
پیش از آنکه خواب در ذهنم نقش بندد
می‌خواهم به تماشای این فیلم بنشینم
کسی که با چماقی سنگین همچون شیطان,ضرباتی مهلک می‌زند
چه کسی قرار است به چهره‌ای مبهم مبدل شود؟
سپس خود را پشت دوربین اسلحه پنهان کند
همچون قهرمانی تنها که در خیابان قدم می‌زند
می‌خواهم بدانم وقتی که او می‌گرید,کجایی؟
فرشتگان مرگ در زیر آسمان آمریکا عیان‌اند
من به‌سختی آسمان‌خراش‌ها را می‌بینم
زمانی که نوشیدنی‌هایمان را می‌آورند
برای اندک زمانی نفسی تازه می‌کنیم
تو میدانی که تا همیشه زنده‌ای و می‌خواهی که زنده بمانی
اما دوست داری در جای دیگری نفس بکشی,شاید آفریقا!!!
نسل‌ها به تاریکی می‌گروند
هر روزمان تاریک‌تر از دیروز است
جهان در همان مسیری گام برمی‌دارد که تصور می‌کردم
در میان ما برنده کسی است که گذشته جمعی‌مان را بشناسد
بداند که ورق زندگی به هنگام آرامیدن در قبرهایمان برمی‌گردد
مهم این است که زمانی که کسی تسلیم مرگ می‌شود
کسی زاده شود تا به جهان درود بفرستد
ثانیه‌ای زمان را هدر ندهید!

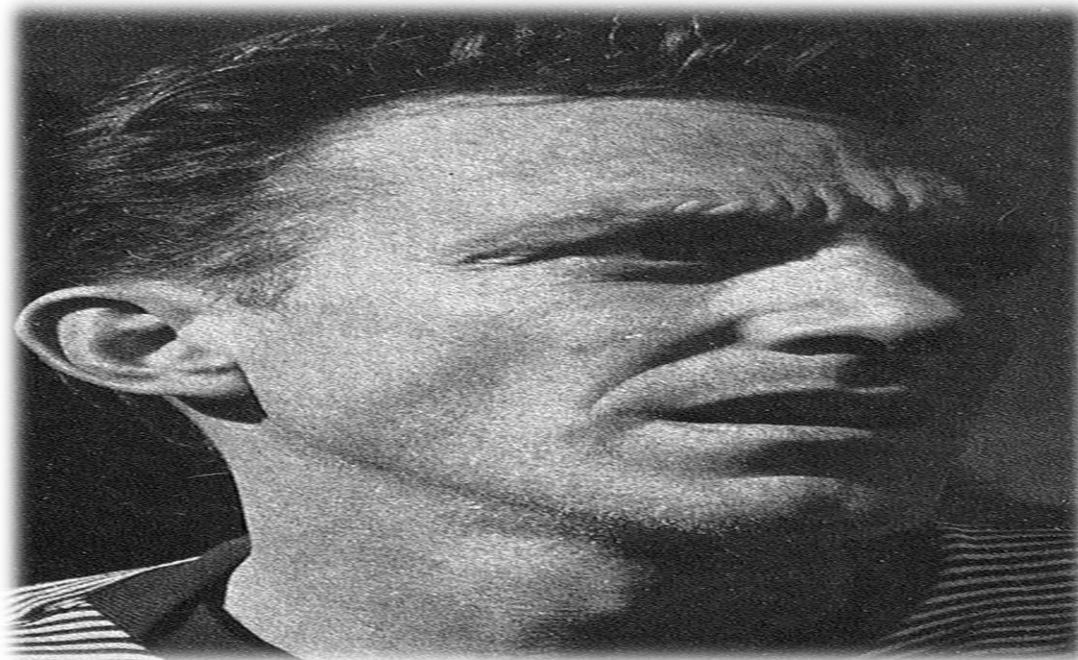
لو ولچ/ آریزونا,کالیفرنیا,اوکلند,خودکشی

اشعار:

من خودم را دیده بودم

تصویری مانند ستاره‌ای شش‌ضلعی

اشعار مدور



پرونده چهارم: آریزونا،کالیفرنیا،اوکلند،خودکشی

لوئیس برت ولچ معروف به لو ولچ شاعر آمریکایی نسل بیت زاده ی شانزدهم آگوست 1926 در آریزونا بود،وی در سال 1929 به همراه مادر و خواهرش به کالیفرنیا نقل‌مکان کردند و از دبیرستان پالو آلتو فارغ‌التحصیل شد،در سال 1944 در نیروی هوایی ارتش ثبت‌نام کرد؛ اما هیچگاه نتوانست یک ارتشی موفق شود چرا که روحیه نظامی‌گری با ذات او همخوانی نداشت و پس از آن در کالج جونیور مشغول به کار شد،در آنجا به آثار گرترود استاین[۷۶] علاقه‌مند شد و جرقه‌ی نویسندگی با خواندن آثار استاین در ذهن او شکل گرفت،وی بعدها برای حضور و تحصیل در کالج رید به پورتلند نقل‌مکان کرد و در آنجا با فیلیپ والن[۷۷] و گری اسنایدر هم اتاق شد،حضور آنان سبب مصمم‌تر شدن ولچ برای ادامه‌ی این راه شد،علاقه‌ی ولش به استاین تا جایی پیش رفت که حتی او موضوع پایان‌نامه خویش را بر مبنای آثار استاین تنظیم و ارائه نمود،وی در همان کالج،ویلیام کارلوس ویلیامز[۷۸] را ملاقات کرد و شعرهایش را برای او خواند که موجبات تحسین ویلیامز را فراهم ساخت.پس از کالج او به نیویورک نقل‌مکان کرد و در شرکتی تبلیغاتی مشغول به کار شد،در همین دوران بود که مشکلات روحی و روانی او شدت گرفت و او برای درمان عازم فلوریدا شد،پس از طی‌کردن دوران درمان وی راهی دانشگاه شیکاگو شد و در آنجا به خواندن فلسفه و زبان انگلیسی پرداخت و هم‌زمان هم در بخش تبلیغات یک شرکت مشغول به کار شد و وی در زمان پیدایش جنبش رنسانس سانفرانسیسکو یکی از اشخاص مهم در شکل‌گیری این جنبش به‌حساب می‌آمد و پای این علاقه و بازگشت مجدد به دنیای شعر محل کار خویش را به اوکلند تغییر داد و پس از آن کارش را رها کرد تا بتواند تمام‌وقت به نوشتن بپردازد و امورات زندگی‌اش را با رانندگی کامیون‌های سنگین گذراند. او در برهه‌های مختلف با گری اسنایدر و لارنس فرلینگتی معاشرت داشت و پس با آشنایی با لنور کندل توانست با بیشتر اشخاص مهم در نسل بیت آشنایی پیدا کند، کار تا به جایی پیش رفت که جک کراوک یکی از شخصیت‌های رمانش را بر مبنای خلق‌وخوی و شخصیت لو ولچ خلق کرد،ولچ در طول زندگی‌اش با پناهنده‌ای لهستانی به نام ماریا مگدا رابطه‌ای عاطفی داشت،ولچ را نیز پدرخوانده‌ی هویی لوئیس هم می‌دانند،آنچه که وی را از دیگر شعرای نسل بیت متمایز می‌کند نحوه مرگ اوست،او در بیست و سوم می 1971 زمانی که خانه‌ی گری اسنایدر را ترک کرد یادداشتی از خود در خانه‌اش به‌جای گذاشت که بعد از مرگ وی پیدا شد،بنا به گمانه‌زنی‌ها وی با اسلحه کالیبر 22 خودکشی کرد و به زندگی‌اش پایان داد،جسد او هیچگاه پیدا نشد،بیشتر آثار وی در دهه‌ی شصت میلادی نیز منتشر شده است،وی همچنین مدتی در کارگاه شعر دانشگاه کالیفرنیا به تدریس شعر نیز می‌پرداخت.

[76] Gertrude Stein
[77] Philip Whalen
[78] William Carlos Williams

من خویش را دیده بودم ...

خویش را دیده بودم
طنین استخوان‌هایم از
نهرهای پاک شنیده می‌شد
با خود عهد کرده بودم
همیشه نهر باشم
نه باتلاق
شنیدم
طنین استخوان‌هایم را
جایی که آن طنین
به ناقوس بدل شده بود

تصویری به‌سان یک ستاره شش‌ضلعی

انسان منزوی درب‌های اتاقش را به روی کولاک قفل می‌کند
کلبه‌اش را گرم نگاه می‌دارد
در طول زمستان از تمام داشته‌هایش مراقبت می‌کند
آنچه که به‌خوبی آغاز شده باید به پایان رسد
آنچه نبوده را باید دور ریخت
بهار با یک جامه و کتاب خواهد آمد
کلبه‌اش پاکیزه است
هرگز نمی‌توانید حدس بزنید که جز او
کسی در آن خانه زیسته باشد

اشعار مدور

هر زمان که عاطلم,شعری جدید می‌سرایم
آیا این بدان معناست که شما نباید هیچ کاری انجام دهید؟
یا بدان معناست که در روزهای بیکاری بهترین اشعارتان را می‌سرایید؟
به‌عنوان‌مثال این شعر را امروز سراییدم
وقتی بیست‌ساله بودم او رازهای ساده مرا فهمید
و زحمت نوشتن آنها را متقبل شد
رازهایی که حتی برای یک احمق هم قابل‌فهم بود
او این‌گونه استدلال می‌کرد: من کارهایی را به عهده نمی‌گیرم که در آن نتوانم خویش را درک کنم
و این را اثبات کرد
وقتی پنجاه‌ساله بود,دیگر خودش را درک نکرد
او با خود گفت: چرا این‌گونه است؟ مهم نیست شما چه می‌گویید
اما یک زن منظورم را خواهد فهمید
زن گفته بود: من هرگز چنین کاری را انجام نمی‌دهم

لنور کندل/ ذن,اروتیسیسم,عشق و مرگ

اشعار:

نخست فرشتگان را سلاخی کردند

زمان خشنودی



پرونده پنجم: ذن,اروتیسیسم,عشق و مرگ

لنور کندل زادهٔ چهاردهم ژانویه 1932 در نیویورک بود. او را پلی میان نسل بیت و هیپی‌ها می‌دانند,نخستین اشعار وی در سال 1959 نیز منتشر شد گرچه کندل در نیویورک زاده شد؛ اما دوران کودکی را به همراه خانواده‌اش در پنسیلوانیا گذراند و سپس به لس‌آنجلس نقل‌مکان کرد تا در کنار آبن کندل (پدرش) که فیلمنامه‌نویس بود زندگی کند,وی پیش از انصراف از تحصیل به نیویورک بازگشت و سه سال و نیم در مدرسه پژوهش‌های اجتماعی تحصیل کرد و در سال 1960 به سانفرانسیسکو نقل‌مکان کرد,وی در سانفرانسیسکو با جک کراوک آشنا شد کراوک در وصف لنور کندل گفته بود که او باهوش,باسواد و درعین‌حال شکاک است,شکاک به همه مفاهیمی که هرکسی ممکن است آن را باور کند,شک به مفاهیم کارش را به جایی رساند که سبب شد تا با انتشار مجموعهٔ شعری اروتیک به نام کتاب عشق [79] تا مدتی چهرهٔ او به‌عنوان انسانی بدنام و رسوا شده در اذهان عمومی تثبیت شده بود,کتاب وی نه‌تنها برخوردار از فضاهای اروتیک بود؛ بلکه در جاهایی دولت را با جسارت تمام به دشنام گرفت و دولت هم در قبال حرکت وی ابتدا او را سانسور و سپس کتاب‌هایش را در سال 1966 توقیف کردند! این حرکت در آمریکا کمی عجیب به نظر می‌رسید آن هم در کشوری که خود را مهد آزادی بشر می‌نامد؛ اما آنها این حرکت وی را به‌مثابه تخلف و تخطی از قوانین می‌دانستند! اما همین حرکت وی سبب شد تا فارغ از بدنامی و رسوایی,در حد یک سلبریتی به شهرت دست یابد گرچه او بعدها طی مصاحبه‌ای از آن ابیات و اشعار دفاع کرد و آنها را نشانی از وجود اروتیک مقدس برشمرد؛ اما هیئت منصفه نظارت بر آثار در سال 1967 اثر وی را سخیف و فاقد ارزش‌های اجتماعی برشمردند و همین کافی بود تا آثار وی پرفروش‌تر شود. بعدها طی شکایت او این حکم لغو شد و اثرش توانست مجدداً چاپ شود و به فروش برسد,در سال 1964 وی به همراه گینزبرگ,مایکل مک کلور [80] و دیگران در نشست شعر دانشگاه کالیفرنیا حضور یافتند و به شعرخوانی پرداختند و در همان جا مجدداً اشعار کتاب عشق را در زادروز سی و پنج‌سالگی‌اش خواند. در سال 1967 تنها مجموعه شعر کامل وی تحت عنوان کیمیای واژه منتشر شد و بعد از آن وی به‌صورت مستمر در محافل و مجالس شعرخوانی و کنسرت‌های موسیقی حضوری فعال داشت,در سال 1970 وی به همراه همسرش در تصادف با موتورسیکلت از ناحیه ستون فقرات دچار آسیب شدیدی شد؛ اما علی‌رغم سختی‌های این عارضه از فعالیت‌هایش دست نکشید,او در هجدهم اکتبر سال 2009 به علت عوارض ناشی از سرطان ریه در منزل خویش در سانفرانسیسکو درگذشت,اشعار وی نماد یک زن تابوشکن و پیشرو در زمانهٔ خویش بود علی‌رغم اینکه از او آثار کمی به‌جای‌مانده است؛ اما تأثیرات عمیقی که به‌واسطهٔ شک به مفاهیم بنیادین جهان هستی بر نسل بیت و همین‌طور خرده فرهنگ هیپی‌ها گذاشت تا همیشه پابرجا خواهد ماند,از کندل به‌عنوان یکی از جنجالی‌ترین و جریان‌سازترین زنان شاعر و پلی میان نسل بیت و خرده فرهنگ هیپی‌ها نیز یاد می‌شود.

[79] The Love Book
[80] Michael McClure

نخست فرشتگان را سلاخی کردند

آنها نخست فرشتگان را سلاخی کردند
آنها نخست پاهای سپید فرشتگان را
با ریسمان‌های سیمی به یکدیگر گره زدند
و گلوهای ابریشمی‌شان را با تیزی‌های یخی شکافتند
آنها چون مرغان رو به احتضار بودند
و خون آنان زمین سوخته را تر می‌کرد
و ما که از اعماق زمین
و ما که از گورهایمان
و ما که از سردابه‌ها
تنها با انگشتانی جویده
تماشاگر بوده‌ایم
و ما که در زیر ملحفه‌هایمان از سرما می‌لرزیم
گویی اسرافیل‌ها و کروب ها نابود شده‌اند
گویی که استخوان‌هایشان را شکسته‌اند و
مغزهای استخوان‌هایشان را خورده‌اند
گویی که رد خشم خویش را از بال فرشتگان پاک کرده‌اند
و حال در ریگزاری با چشمانی چون حفره‌های آتش قدم می‌زنند

زمان خشنودی

تا زمانی که با فرشتگان هم‌کلام نشوم از خود خشنود نخواهم بود
تا زمانی که چشمان خدا را نبینم از خود خشنود نخواهم بود
تا زمانی که خویش را چون طعمه‌ای معجزه گون از دهان هستی قی نکنم خشنود نخواهم بود
تا زمانی که نفس می‌کشم و چشمانم یارای دیدن دارد
تا همیشه و هنوز در آستانه دروازه‌هایی ایستاده‌ام که چون دروازه‌های رحمت باز هستند
من تصور نمی‌کنم نیاز به پاسخ‌هایی دارم که هنوز پرسش‌هایش را نمی‌دانم
من خواهان مغروق شدن در دریای روشنگری هستم
من خواهان مغروق شدن در دریاچهٔ نور هستم
به همان شیوه‌ای که کرم پیله ساز لپیدوپترا را به سمت خویش جذب می‌کند
یا بچه قورباغه‌ای که به‌سوی قورباغه ماده حرکت می‌کند
یا جنینی که برای خروج از رحم گرم مادرش بی‌طاقت است

بث هارت/ زنی که به خشم ایمان آورد

سانگ رایت ها:

بدترین اندوه

من یک قهرمان می‌خواهم

عشق یه دروغه



پرونده ششم: زنی که به خشم ایمان آورد

بانوی خشمگین شهر فرشتگان زادهٔ بیست و چهارم ژانویه 1972 است,از همان ابتدای کودکی (چهارسالگی) علاقهٔ او به موسیقی با همان شیطنت‌های کودکانه آمیخته شده بود, پدر و مادرش او را برای آموزش پیانو روانه کلاس کردند تا بث چهار ساله بتواند استعدادش را از همان کودکی در مسیر درستی پرورش دهد,وی ابتدا بر روی آثار موسیقی کلاسیک نظیر باخ[81] و بتهوون[82] متمرکز شد؛ اما هر چه سنش بالاتر می‌رفت و دایره شنیداری‌اش متفاوت‌تر می‌شد علاقه‌مندی‌اش به آثار هنرمندانی نظیر اتا جیمز [83]و لدزپلین[84] نیز بیشتر شد,او در مصاحبه‌ای در مورد دوران کودکی‌اش می‌گوید:

زمانی که کوچک بودم پدرم ما را به طرز عجیبی رها کرد و همین امر بسیار بر زندگی من و برادران و خواهرانم تأثیر بدی گذاشت و مدت‌ها طول کشید تا این اتفاق را فراموش کنیم,علاوه بر این وقتی بیست‌ساله بودم یکی از خواهرانم را به علت ابتلا به بیماری ایدز از دست دادم.

در دوران دبیرستان وارد دبیرستان هنرهای نمایشی لوس آنجلس شد و در رشته خوانندگی ثبت‌نام کرد و از همان دوران خواندن را شروع کرد هارت از پانزده سالگی علاوه بر تلاش برای درست خواندن سعی می‌کرد گروه خود را تشکیل دهد و در کلاب‌ها بخواند تا اینکه در بیست و یک‌سالگی با کمک تال هرزبرگ(بیسیست) و جیمی خوری(گیتاریست) موفق به این کار شد و از قضا اولین ضبط‌های خود را در سال 1993 انجام دادند که شامل کاورهایی از گروه بیتلز بود, نخستین آلبوم او به نام Immortal در سال 1996 نیز منتشر شد کمااینکه بسیاری بر این باور هستند که این آلبوم دومین آلبومش به‌حساب می‌آید چرا که بازخوانی سانگ رایت‌های بیتلز را نخستین آلبوم بث می‌دانند؛ اما نخستین حضور او در عرصه موسیقی با گروه خودش آلبوم Immortal است هرچند که سیزده هزار نسخه از این آلبوم به فروش رفت؛ اما بعد از تور محدود این آلبوم گروه بث هارت از هم پاشید! اما این پایان کار برای وی نبود,او قوی‌تر از آن بود که بخواهد جا بزند,در سال 1996 او در شوی ستاره‌یابی و در بخش خوانندگان زن شرکت کرد و با صدای منحصربه‌فرد و قدرتمندش تعجب همگان را برانگیخت,وی نفر اول این مسابقه شد تا همین امر سبب شود پیشنهاد بسیار خوبی از جانب آتلانتیک رکوردز برای تولید یک آلبوم دریافت کند,او توانست با پولی که به‌واسطه این قرارداد دریافت کرد زمان ازدست‌رفته را به‌نوعی جبران کند و قدرتمندتر از قبل ظاهر شود,آلبوم Screamin' for My Supper معادلات را بر هم زد و آهنگ LA Song جزو آهنگ‌های هیت دوران خود شناخته شد,رتبهٔ نخست آهنگ‌های هیت در نیوزلند را به خود اختصاص داد و جزو ده آهنگ هیت ایالات متحده آمریکا شناخته شد,کمااینکه این آهنگ بعدها در قسمت هفدهم فصل دهم سریال بورلی هیلز هم مورداستفاده قرار گرفت,او در فاصلهٔ چهار سال تا آلبوم بعدی‌اش درگیر پروژه‌های متعددی بود و همین‌طور توانست اعتیاد و بیماری دوقطبی‌اش که از بزرگ‌ترین موانع در فعالیت حرفه‌ای‌اش به شمار می رفت را ترک کند تا بار دیگر نشان دهد خواستن توانستن است و از پیش رو برداشتن سدهای سترگ اراده‌ای قوی می‌طلبد که تنها در توان بعضی‌هاست و بث هارت از این قاعده مستثنی نیست.

آلبوم بعدی او به نام Leave the Light On نه‌تنها موفقیت‌هایش را در نیوزیلند تکرار کرد؛ بلکه این بار توانست موفقیت‌های خوبی را در اروپا از آن خود کند کمااینکه تک آهنگ Learning to Live توانست رتبهٔ نخست برترین آهنگ هیت دانمارک را از آن خود کند,آلبومی که وی در سال 2011 با همراهی جوبناماسا منتشر کرد یکی از معروف‌ترین آلبوم‌ها و شاید شنیده‌شده‌ترین آلبوم‌هایش باشد, آلبومی متشکل از ده آهنگ که تمام ده آهنگ بازخوانی (کاور) مجدد بخشی از آهنگ‌های راک و بلوز معاصر بوده که در اذهان مردم نقش بسته است,کاورهایی دلچسب که با موسیقی جوبناماسا و صدای منحصربه‌فرد و خشمگین بث هارت که به لحاظ زیبایی‌شناختی قطعاً از جذابیت‌های خاصی برخوردار است توانسته اتفاق موسیقایی متفاوتی را رقم بزند,کاورهایی از تام ویتس,اتا جیمز, آرتا فرانکلین,[85] ری چارلز [86]و...که با اجراهای هارت و

---

[81] Johann Sebastian Bach
[82] Ludwig van Beethoven
[83] Etta James
[84] Led Zeppelin
[85] Aretha Franklin

سولوهای جو بناماسا [۸۷]تبدیل به اتفاقی دیگر شده است,کاورهایی که آنی را که باید دارند, جو بناماسا کوله باری از تجربه و کارنامه‌ای پربار در نوازندگی دارد,همکاری با افرادی نظیر بی‌بی کینگ,[88]کلاپتون, [۸۹]بادی گای,[90] استیو وین ود [۹۱]و.... تنها گوشهٔ کوچکی از کارنامهٔ پربار این نوازنده,سانگ رایت نویس و خواننده است و این تنها همکاری‌اش با بث هارت نبود؛ بلکه وی علاوه بر این آلبوم,این همکاری را با بث هارت در سه آلبوم دیگر ادامه داد و آن سه آلبوم هم بازخوانی بخشی از معروف‌ترین آهنگ‌هایی است که در حافظهٔ مردم خوش نشسته است کمااینکه نمی‌توان شنیدن را صرفاً محدود به دسته خاصی کرد و شاید بهترست بگوییم در حافظهٔ عدهٔ زیادی از مردم جهان که شنونده هر نوعی از موسیقی هستند,بث هارت از همان آلبوم‌ها تا آخرین آلبومش به نام کارزاری در ذهنم [۹۲]که در بیست و هفتم سپتامبر 2019 منتشر شده است روند موفقیت‌آمیزی را طی کرده تا بتوان باشهامت او را قوی‌ترین خوانندهٔ زن معاصر لقب داد و این لقب نه به‌خاطر شباهت فریادهای او به جنیس جاپلین و تکرار یک‌صدای نوستالژیک است, بلکه به‌زعم نگارنده او بسیاری از گام‌ها را حتی پرقدرت‌تر از جنیس جاپلین فقید اجرا می‌کند و معدود نت‌هایی را در قیاس با جنیس جاپلین تمیزتر و درست‌تر ادا می‌کند بااین‌وجود که باید پیشرفت تکنولوژی در زمینه آهنگ‌سازی و تنظیم موسیقی از دههٔ هفتاد میلادی تاکنون را هم در این امر دخیل دانست و منصفانه قضاوت نمود,او در آلبوم آخرش (کارزاری در ذهنم) سعی کرد تا به‌زعم اکثر منتقدین بیشتر به سمت‌وسوی فضای کلاسیک قدم بردارد,این تعبیر بدان معناست نیست که به‌طورکلی از موسیقی کلاسیک در این آلبوم استفاده شده است, بلکه بدان معناست که از فضای کلاسیک در ترکیب با موسیقی پاپ راک استفاده شده است و ازاین‌حیث صداقت و آرامشی در صدا و اجراهای این آلبوم شنیده می‌شود که متفاوت از صدای سرکش و عصیانگر بث هارت بود,او را هیچگاه دخترک توسری‌خوری ندیده‌ایم که کرنش کند و در انتظار فصل سرما باشد! او را زنی قوی دیده‌ایم که سینه سپر می‌کند, فریاد می‌کشد و حقش را پس می‌گیرد و لذا این آرامش به‌زعم اکثر پی‌جویان و طرف‌دارانش نه‌تنها موجب شادی نیست؛ بلکه شنیدن بث هارت آرام گویی نوعی سرخوردگی به همراه دارد, او یک‌بار نامزد جایزه گرمی و شش بار کاندید بهترین خواننده و هنرمند بلوز آمریکا شد که در مجموع توانست چهار بار این عناوین را از آن خود کند,وی را به‌خاطر آوازهای کنترآلتو[۹۳] و درعین‌حال دینامیک می‌شناسند, زنی که علاوه بر قدرت خوانندگی و صدای منحصربه‌فرد و خش عجیب‌وغریب و دلچسب صدایش,گیتار, پیانو, ویولن‌سل,گیتار باس و سازهای کوبه‌ای هم می‌نوازد, جو بناماسا در وصف او می‌گوید:

در هنگام اجرا در کنار وی گویی که در او حل می‌شوم,اجرای بی‌نظیر,قوی با توجه ویژه به مخاطب از نکاتی است که در اجراهای او به چشم می‌خورد,وی ترکیبی از جنیس جاپلین و تینا ترنر است و باید اعتراف کرد که او یک‌فصل جدید است.

وی توانست با ترکیب موسیقی‌های پاپ, راک, بلوز, فیوژن جز, سول با صدای بی‌نظیرش فضایی را خلق کند که هم برای آنکه متر و معیارش از شنیدن موسیقی گونه‌ای ناب از هنر است جذاب باشد و هم برای آنکه می‌خواهد صدای آخرین فریادهای پس از تزریق در دهه شصت و هفتاد میلادی را با گوش‌هایش بشنود,تجسم یک رؤیا باشد, دیگر در انتظار به حقیقت پیوستن رؤیاهایتان نباشید, با هارت می‌توانید رؤیاهایتان را مجسم کنید,خشمی برآمده از اجتماع پیرامونش و نامهربانی‌هایی که در آن حنجره قدر نقش بسته تا مردم را از این خواب زمستانی بیدار کند تا شاید دوباره هنر درست دیدن و شنیدن را بیازمایند.

---

[86] Ray Charles
[87] Joe Bonamassa
[88] B.B. King
[89] Eric Clapton
[90] Buddy Guy
[91] Steve Winwood
[92] War in My Mind
[93] Contralto

بدترین اندوه

عشق زندگی‌ام یاور من است
دیگر پاهایم روی زمین نیست
روزهای آفتابی به سراغم آمده
تمام دنیای من آبی است
مرد به‌سان یک مخدر است
نیمه‌های شب در او خلاصه می‌شوم
تسلیم نفس‌های او می‌شوم
میدانی درد کجاست؟
این عشق است
من چه فکری با خود می‌کردم؟
این عشق است
من در چه جهنمی به سر می‌برم؟
چه‌کار می‌توانم کنم؟
آن مرد مرا مغروق خویش کرد
مرا به نابودی کشاند
این انتخاب من بود
عشق بدترین اندوه است
لذت نقطه مقابل عشق است
اما این برایم لذت‌بخش نیست
من آن را ساده بیان کردم
به‌سادگی تیترهای صفحه اول روزنامه
عشق بدترین اندوه است
این عشق است
من چه فکری با خود می‌کردم؟
این عشق است
من در چه جهنمی به سر می‌برم؟
عشق بدترین اندوه است

من یک قهرمان می‌خواهم!

اینجا همیشه باران می‌بارید
اما این بار طوفان به پا شده
سرم را زیر ملحفه گرفته‌ام
جایی که می‌توانم نیت خویش را پنهان کنم
خدا مرا به دیدن نتایج زحماتم فراخوانده
نوری در قلبم می‌درخشد
حال زمان چشیدن طعم نیکی‌هایم است
در تاریکی می‌گریم
من یک قهرمان نیستم
من یک ابر زن نیستم
مشکلات در گذر هستند
من شبیه مادرم هستم
اما به‌سان پدرم از زندگی ضربه خورده‌ام
من عطش زندگی دارم
اما در مقابلش کرنش نمی‌کنم
من یک قهرمان نیستم
اکنون هم که به گذشته پلیدم می‌نگرم
باور نمی‌کنم که هرگز آن‌گونه بوده باشم
نمی‌توانم به کسی کمک نکنم و تنها سکوت کنم
من فریاد می‌کشیدم؛ اما صدای فریاد آنها بلندتر بود
و من تنها می‌توانستم صدای تو را بشنوم
آیا هنوز هم می‌توانم حق انتخابی داشته باشم؟
من یک قهرمان نیستم
دوباره دیوانگی به سرم زده
دوباره دیوانه‌ام
دیوانه‌ام
من یک قهرمان نیستم
من یک ابر زن نیستم
مشکلات در گذر هستند
اما من نادان که هستم؟
من شبیه مادرم هستم
اما به‌سان پدرم از زندگی ضربه خورده‌ام
من عطش زندگی دارم

اما در مقابلش کرنش نمی‌کنم
من از گوسفند بودن در این گله متنفرم
هنوز هم مسئله این است
من یک قهرمان می‌خواهم
من یک قهرمان می‌خواهم
من یک قهرمان می‌خواهم
و من
و من برای
و من برای شما
قهرمان بودم

عشق یه دروغه

عشق یه دروغه
اشک هاتو خشک‌کن
عشق رفیقت نیست
عشق مثه یه بازیه
فاتحه تو بخون
چون دردی بزرگ‌تر از درد تزریق نیست
وقتی لعنتی تو رگات بر می خوره
مثه یه ناقوس بی صداس
مثه اسبیه که وحشی نیس
من می دونم
عشق یه دروغه
عشق یه دروغه
عشق یه دروغه
می دونم که رو به افولم
یه وقتی عشق ذهنمو درگیر خودش کرد
وقتی که نه اشکی بود و نه شکی
تا وقتی که فهمیدم
من مجنون‌ترین تو جهنمم
عشق دم تکون میده
اما من با اشک فریاد کشیدم
عشق یه دروغه
من ناقوس بی صدام
من تازیانه بی‌زخمم

فرانک اوهارا/دوپامین آغوش تو

اشعار:

آهنگ

مایاکوفسکی



پرونده هفتم: دوپامین آغوش تو

فرانسیس راسل فرانک اوهارا ملقب به فرانک اوهارا زادهٔ بیست و هفتم مارچ 1926 در مریلند بود,وی نویسنده,شاعر,منتقد آمریکایی و یکی از اعضای مدرسه شعر نیویورک بود. وی در ابتدا علاقه‌مند به موسیقی و شیفتهٔ شاعرانی چون آرتور رمبو، استفان مالارمه[۹۴]، بوریس پاسترناک [۹۵]و ولادیمیر مایاکوفسکی [۹۶]بود.,در مدت کوتاه زندگی‌اش که بر اثر تصادف به پایان رسید، هفت عنوان کتاب شعر از وی منتشر شد که «اشعار عاشقانه» که در سال ۱۹۶۵ منتشر شد از آخرین کارهای وی به شمار می‌رود. پس از درگذشت وی ده عنوان کتاب از آثار به جا مانده‌اش منتشر شد. اوهارا از جایگاه ویژه‌ای در زمینه هنر مدرن نیز برخوردار است,بسیارانی که علاقه مند به موسیقی جاز و هنر اکسپرسیونیستی [۹۷]و سورئالیسم[۹۸] هستند و حتی بسیاری از جنبش‌های معاصر آوانگارد از وی تأثیر گرفته‌اند,اشعار وی از لحاظ لحن و محتوا شخصی به نظر می‌رسند؛ اما به‌زعم مارک دوتی (منتقد) اشعار وی یا از جنبه توصیفی برخوردارند و یا به‌شدت کمیک و کنایه‌آمیز هستند,جنس اشعار وی بیگانه با اشعار آکادمیک است و موضوعات اشعارش حول محور روزمرگی‌ها و موسیقی جاز است,اوهارا به دنبال آن بود تا زندگی را بی‌واسطه به تصویر بکشد و به‌زعم وی,شعر به‌جای آنکه به روی کاغذ نوشته شود می‌بایست میان دو شخص رخ دهد.

وی پسر جوزف راسل اوهارا و کاترین بود که در بیمارستان مریلند زاده شد و در ماساچوست بزرگ شد,فرانک همواره معتقد بود که در ماه ژوئن زاده شده است؛ اما به علت آنکه وی در زمانی زاده شد که والدینش هنوز با یکدیگر به‌صورت رسمی ازدواج‌نکرده بودند و در روابط خارج از ازدواج به سر می‌بردند شناسنامه‌اش را در ماه مارچ گرفته‌اند,او در فاصلهٔ سال‌های 1941 تا 1944 به تحصیل موسیقی در رشته پیانو در کنسرواتور نیوانگلند پرداخت؛ اما پس از مدتی این رشته را به حال خود رها کرد و به جنگ رفت و بعدها که از جنگ بازگشت با امتیازی که به سربازان جنگ تخصیص داده شد توانست به دانشگاه هاروارد راه یابد,جایی که وی هم اتاقی نویسنده‌ای به نام ادوارد گوری [۹۹]شد,اوهارا به‌شدت تحت‌تأثیر هنرهای تجسمی و موسیقی معاصر زمان خویش قرار داشت,نخستین عشق زندگی‌اش نواختن پیانو بود,یکی از شانس‌های زندگی وی ملاقات با جان اشبری در دانشگاه هاروارد بود و تأثیر اشبری بر وی غیرقابل‌انکار است چرا که این تأثیر به حدی بود که نخستین مجموعهٔ شعرش تحت عنوان طرف‌دار هاروارد را در همان زمان به دست انتشار سپرد,شعر وی به‌خوبی نشان‌دهندهٔ آن است که وی تحت‌تأثیر مکاتبی همچون اکسپرسیونیسم,سورئالیسم,شعر روسی و شعرای نمادگرای فرانسوی بوده است,فرانک در سال 1950 در رشته زبان انگلیسی از دانشگاه هاروارد فارغ‌التحصیل شد و تحصیلات تکمیلی خویش را در دانشگاه میشیگان ادامه داد,در همان سال برندهٔ جایزهٔ هاپوود شد و در سال 1951 در مقطع کارشناسی ارشد در رشته ادبیات انگلیسی فارغ‌التحصیل شد,پس از آن وی به نیویورک نقل‌مکان کرد و یازده سال هم اتاقی جو لسور بود,گرایش‌های دگرباشانه وی در همان زمان پدیدار شد به‌نحوی‌که بسیارانی بر این باور هستند که وی یازده سال تمام عاشق جو لسور [۱۰۰]بوده است و آنها روابط عاشقانه‌ای با یکدیگر داشته‌اند,او در همان زمان تدریس در مدرسه نیویورک را آغاز نمود.

اوهارا انسان اهل معاشرت و اجتماعی بود و دوستان فراوانی داشت به‌نحوی‌که از همان ابتدای حضور در نیویورک در موزه هنرهای مدرن نیویورک استخدام شد و هم‌زمان هم کار نوشتن را ادامه داد,او دوست هنرمندانی مانند نورمن بلوم[۱۰۱]، ,مایک گلدبرگ,گریس هارتیگان[۱۰۲]،ویلم دی کونینگ[۱۰۳]،جوآن میچل [۱۰۴]و لری ریورز [۱۰۵]بود.

---

[94] Stéphane Mallarmé
[95] Boris Pasternak
[96] Vladimir Mayakovsky
[97] Expressionism
[98] Surrealism
[99] Edward Gorey
[100] Joe LeSueur
[101] Norman Bluhm
[102] Grace Hartigan
[103] Willem de Kooning
[104] Joan Mitchell

در ساعات اولیه بیست و چهارم جولای 1966 در آتش‌سوزی که در ساحل نزدیکی محل زندگی‌اش رخ می‌دهد و در تاریکی در اثر تصادف با یک اتومبیل جنگی دچار جراحت و خونریزی شدیدی می‌شود و سرانجام صبح روز بعد به علت خونریزی شدید و پارگی کبد با زندگی وداع می‌کند وی در قبرستان گرین ریور به خاک سپرده شد.

اوهارا را می‌توان یک بایسکشوال دانست و گواه این مدعا را می‌توان ارتباط عمیق عاطفی وی با وینست وارن [۱۰۶]بالرین کانادایی دانست,وی برخی از اشعارش را برای وینست سرود و وی الهام‌بخش برخی از اشعار اوهارا بوده است,وینست پنجاه و یک سال بعد از مرگ اوهارا در بیست و پنجم اکتبر 2017 درگذشت.

[105] Larry Rivers
[106] Vincent Warren

آهنگ

می خوام برم نیویورک
چه شوخی آهنگینی
همونجا که لب دریاهاش
صخره‌های سنگی داره
همونجا که رستوران آکروپولیس داره
همونجا که سوت قطارا رو میشه شنید
اونجا که همه کتاب تو دستاشونه
می خوام برم نیویورک
یه جایی که دورم کنه از میشیگان
اونجا که آدمای خوب توش حاکم‌اند
اونجا که آفتاب بهشتی روی پل‌های جادویی‌اش هویداست
اونجا که کتابخونه هاش زبانزد عام و خاص
می خوام برم نیویورک
من یه روزی واسه همیشه به شهر نورانی خواهم رفت
به شهر کشتی‌هایی که به سمت برج آزادی در حرکت‌اند

(نیویورک,ژانویه 1951)

مایاکوفسکی

1
آه ای قلب لرزان من
درون وان حمام می‌گریم
مادر,من که هستم مادر؟
اگر بار دگر به گذشته بازگردم
روی ماهت را می‌بوسم
شانه موهایش
موهای زبرش
یادآور دوران اختناق است
لباس‌هایم را می‌پوشم
در خیابان‌ها قدم می‌زنم

2
دوستت دارم دوستت دارم
اما به ابیات خویش بازمی‌گردم
درهای قلبم را چون
مشتی گره‌کرده می‌بندم
واژگانم بیمارند
چون
من بیمارم
بیهوش می‌شوم
به آن‌سوی برکه بنگر
و من که خیره می‌شوم
به آن زیبای فگار
که این تنها قدرت شعر است
نمی‌توانم فاتحانه شعر بسرایم
چه شعری؟
آب همچنان زلال است
و خون در مغزمان می‌بارد
وقتی رؤیا می‌پرورانم
ابر را در آغوش می‌کشم
باران می‌بارید

3

سینه‌ام زخمی است
چرا که کارگری بودم
که آجر حمل می‌کردم
چه پارگی مضحکی
همچنان باران سیل‌آسا می‌بارد
از لبه پنجره فاصله می‌گیرم
با آهنگ‌هایی که یادآور لذت زیستن
و کافه‌های پردود است
چون برگ‌ها رها در بادم
مثل دریا سبزم

4
حالا من در انتظارت به سر می‌برم
فلاکت از سر تا پایم می‌بارد
هرچند که باز هم زیبا
و مدرن است
کشور خاکستری و قهوه‌ای
که سپیدی برف درختانش را پوشانده
کشور بی خنده
نه آن‌چنان تیره
نه آن‌چنان خاکستری
در سردترین روز سال
او به چه می‌اندیشد؟
من چه‌کار می‌کنم؟
و اگر کاری کنم
شاید که بتوانم دوباره خودم شوم

جنیس جاپلین/ پری کوچک غمگین

سانگ رایت‌ها:

زنی که تنهایی را ترک کرد

سراغم بگیر

به من اعتماد کن

دخترک کوچک آبی



پرونده هشتم: پری کوچک غمگین

پری کوچک غمگین و یا دختر کوچک آبی که پایه‌های زندگی‌اش را بر مبنای قوانین مردانه بنا کرده بود در نوزدهم ژانویه ۱۹۴۳ در پورت آرتور (Port Arthur)تگزاس چشم به جهان گشود. جهانی که ناملایمات زیادی را به او نشان داد,جهانی سخت و سنگین که تنها می‌خواست به او بفهماند که باید از آنچه که ماهیت زنانهٔ اوست فاصله بگیرد و در قالبی مردانه بر جهان بتازد, جهانی که زنانگی را در روح مردانه تصور می‌کند و از حدت مردانگی دچار تهوع مزمن شده است,بوی گند سیاست‌های مردانه جهان را آلودهٔ حماقت,توتالیتاریسم و خالی از لطافت کرده است و استراتژی ماندگاری در جهان مردانه,فراموشی ماهیت زنانه و خود را در کالبد مردانه هویدا کردن است,این همان رازی بود که جنیس باهوش به‌خوبی آن را درک کرد.

وجه تمایز جنیس با دیگر بزرگان راک دهه شصت را می‌توان در صدای منحصربه‌فرد,خش‌دار و موسیقی‌اش که تلفیقی نوین از راک و بلوز بود دریافت. صدایی خش‌دار که می‌توانید تمام ناهنجاری‌ها و ناملایمات زندگی را در آن احساس کنید, صدایی قدرتمند که با اوج و فرودهای بی‌نظیرش همگان را تحت‌تأثیر خود قرار داده بود,صدای او را می‌توان به انسانی تشبیه کرد که درد و رنج خویش را فریاد می‌کشد و یا انسانی که در رختخواب گرم و نرمش از شدت درد و رنج مدام پهلوبه‌پهلو می‌شود,وی نماد بارز یک انسان دچار تملل است,جنیس علاوه بر موسیقی در زمینهٔ لایف‌استایل هم‌نسلی از دختران جوان آمریکا را تحت‌تأثیر خویش قرار داد.وی برای نسلی که در دوران کشف رموز زنانه به خانه‌داری در آمریکا تشویق می‌شدند الگوی متفاوتی به‌حساب می‌آمد,الگویی که نویدبخش امکان انتخاب‌هایی متفاوت و مبتنی بر استقلال زنانه برای رسیدن به موفقیت بود. پدرش مهندس پالایشگاه نفت و مادرش آوازه‌خوان بود؛ اما به‌عنوان منشی گذران زندگی می‌کرد. آنها همهٔ تلاششان را به کار بستند تا فرزندشان آموزگار سربه‌راهی شود؛ اما جنیس می‌گفت: محال است به‌سان پدر و مادرم آن‌قدر روبروی تلویزیون بنشینم تا بمیرم. چهارده سالگی آموزش پیانو را رها کرد و به‌جای فرمان‌بری از بزرگ‌ترها و سربه‌راه شدن، سیگار می‌کشید، موسیقی بلوز و فولک بِسی اسمیت رنگین‌پوست را می‌شنید و با هم‌نسلان نوجوانش کارهای ممنوعه می‌کرد.

وی می‌خواست «سُقُلمه‌ای به پهلوی فرهنگ حاکم و مردم سربه‌زیر» باشد,پانزده‌ساله بود که برای نخستین‌بار در چارچوب یک برنامه عام‌المنفعه کنسرتی را برگزار کرد,وقتی هجده‌ساله شد به‌قصد خوانندگی به کالیفرنیا رفت,در کافه‌ها می‌خواند و می‌گفت: شهرت نمی‌خواهم، فقط می‌خواهم بخوانم و جایم را در دل مردم باز کنم.

در بیست و دوسالگی تلاش کرد تا به آغوش گرم خانواده بازگردد,در رشتهٔ هنر نام‌نویسی کرد؛ اما تاب نیاورد و یک سال بعد به سانفرانسیسکو رفت و نخستین ترانه‌اش را با یک گروه حرفه‌ای روی صفحه گرامافون ضبط کرد و آوازه‌اش با خواندن آن ترانه جلوی دوربین تلویزیون به یکباره در سراسر آمریکا پیچید. در پاسخ این پرسش که چرا این‌قدر بلند و پرخاشگرانه آواز می‌خواند، گفت: این شیره جانم است که در صدایم خلاصه شده است,من می‌خواهم همیشه از دیگران پیشی بگیرم.جاپلین بی‌پرده می‌پوشید،می‌خواند و می‌رقصید و هم‌زمان محافظه‌کاران را به باد انتقاد می‌گرفت و جوانان را تحسین می‌کرد,وی می‌گفت: برایم فریاد در آواز به‌سان ارگاسم در هم‌آغوشی است.

او به همراه جیم موریسون و جیمی هندریکس به دلیل حرف جی در ابتدای نام کوچکشان و مرگ مشابه‌شان در حدود بیست و هفت سالگی و در بازه‌ای تنها چند ماهه مابین سپتامبر ۱۹۷۰ تا ژوئیه ۱۹۷۱،سه‌گانه ی تراژیک و افسانه‌ای تری جِیز موسیقی راک دهه شصت را رقم زدند. علاوه بر این موریسون,هندریکس و جاپلین به همراه برایان جونز,کرت کوبین و امی واینهاوس از اعضای کلوب بیست و هفت به شمار میروند.علاقه زودهنگام جنیس نوجوان به موسیقی بلوز و فولک و علاقه اش به نسل بیت (Beat Generation) او را به سوی محله هیت اشبری (Haight-Ashbury) سان‌فرانسیسکو پاتوق مرکزی هیپی‌ها و نماد پادفرهنگ هیپی‌ها در دهه ی شصت کشاند و در آن‌جا راهی برای بیان هنرمندانه احساساتش پیدا کرد.در هفده سالگی از خانه فرار کرد و شروع به آوازخواندن در کلوب‌های هاستن و آستین تگزاس کرد تا خرج سفر به کالیفرنیا را تامین کند.

در سال 1965 در بارهای سان‌فرانسیسکو و ونیز کالیفرنیا ترانه‌های فولک و بلوز می‌خواند. یک سال بعد به گروه سایکدلیک راک «Big Brother and The Holding Company»پیوست که موسیقی ستایش برانگیز و باب روز آن توانست صدای فراموش‌نشدنی، سبک بی‌همتا و اجرای جذاب جنیس را بیش‌ازپیش در معرض توجه قرار دهد,باقی هرچه روی داد به تاریخ پیوست.

جنیس جاپلین در اواخر دههٔ شصت، نخست به‌عنوان خواننده اصلی گروه Big Brother and the Holding Company و پس از جداشدن از آن گروه در مقام یک هنرمند تک‌خوان و مستقل با همکاری نوازندگان مختلف زیر نظر خودش (گروه‌هایی که خود جاپلین تشکیل داد، به‌ویژه دو گروه Kozmic Blues Band و Full Tilt Boogie Band)به شهرت گسترده و محبوبیتی روزافزون دست‌یافت و به یکی از چهره‌های سرشناس و تکرارنشدنی موسیقی راک دههٔ شصت بدل شد.

اجرای باشکوه و پرشور او در «جشنواره بین‌المللی پاپ مونتری» (1967) او را بدل به چهره‌ای سرشناس کرد. جاپلین در طول زندگی بسیار کوتاه و خلاقانه‌اش توانست چهار آلبوم استودیویی کامل (دو آلبوم اول با «Big Brothers» و دو آلبوم بعدی را به همراه گروه‌های خودش) ضبط و منتشر کند.

آلبوم مروارید (Pearl) یک سال پس از مرگ او در سال 1971 منتشر شد و از قضا پرفروش‌ترین آلبوم تمام دوران حرفه‌ای او از کار درآمد.جنیس در دسامبر 1968 از گروه «Big Brother» جدا شد و سم اندرو،گیتاریست گروه را هم با خود برد. نخستین آلبوم مستقل وی به نام I've Got Dem Ol' Kozmic Blues Again Mamaدر سال 1969 منتشر شد و پس از آن همراه با گروه بلوزش شروع به سفرهای طولانی و اجراهای زنده کرد؛ اما تا اواسط سال 1970 پروندهٔ گروه اول را بست و گروه جدید دیگری به نام Full-Tilt Boogie تشکیل داد.

جنیس جاپلین بدل به اسطوره‌ای در موسیقی راک با شخصیتی به‌ظاهر گستاخ,بی‌پروا اما از درون شکننده و رنجور شد,او صاحب یکی از پرشورترین صداها در تاریخ راک بود,وی را می‌توان شخصیتی کاریزماتیک توصیف کرد که همین شخصیت در کنار هنرش یک پکیج کامل هنری را از او ارائه داده است,شخصیتی که فارغ از شور و شعار به‌واقع صریح و پرآلام بود.

الن ویلز روزنامه‌نگار اشاره کرده است که «جاپلین به گروهی از چهره‌های مردم‌پسند تعلق داشت که خودشان هم به اندازهٔ موسیقی‌شان اهمیت داشتند. جنیس به لحاظ جایگاه اسطوره‌ای در میان خوانندگان و نوازندگان راک آمریکایی نسل خود پس از باب دیلن در رتبه دوم قرار دارد.

شهرت جاپلین ورای سبک منحصربفرد و خوانش نامتعارفش با آن صدای خش‌دار و حرکات جنون‌آمیز به استعداد کم‌نظیرش در اجرا و نوازندگی نیز بازمیگشت.شاید ترکیبی از تمام این ویژگیها بود که لقب نخستین «ملکه راک» را برایش به ارمغان آورد.جنیس علاوه بر خواندن به نقاشی، رقص و تنظیم موسیقی هم می‌پرداخت.میرا فریدمن، نویسنده یکی از زندگی‌نامه های جنیس درباره جذابیت او می‌نویسد: «فقط صدایش نبود که هیجان‌آور بود، با آن گستره و توان بی‌نظیر و تحریرهای فوق‌العاده,دیدن او مانند افتادن درون گردابی از احساسات بود که دشوار بتوان آن حس را با واژه ها بیان نمود.
لیلیان روکسون[۱۰۷]، منتقد موسیقی راک،میزان تأثیر و گستره نفوذ او را این‌گونه جمع‌بندی کرده است:جنیس جاپلین,احساسات و خواهش‌های دختران نسل مدرن را به بهترین شکل بیان می‌کرد ـ سراپا زن بودن و درعین‌حال برابر بودن با مردها؛ آزاد بودن و با این حال بنده عشق حقیقی بودن؛ شکستن هر هنجار رایج و عرف منسوخ و با این حال,بازگشت به اصل و اساس زندگی از ویژگیهای این نسل به شمار میرفت.

مجله رولینگ استون در سال 2008 نام جنیس جاپلین را در لیست صد هنرمند بزرگ تمام دوره‌ها و در رتبهٔ بیست و هشتم قرار داد. او در سال 1995 به تالار مشاهیر راک‌اند رول راه یافت و تا به امروز همچنان یکی از پرفروش‌ترین خواننده‌های آمریکا است,در سال 2005 جایزه گرمی به‌پاس یک‌عمر دستاورد هنری (Grammy Lifetime Achievement Award) به جنیس جاپلین تعلق گرفت.

[107] Lillian Roxon

اما تنها بعد موسیقایی وی که سایکدلیک راک الهام گرفته از بلوز به سیاقی کم‌نظیر بود او را به شهرت نرساند,از بسیاری جهات،جنیس تجسم عصیان نسل جوان اواخر دههٔ شصت میلادی بود,او هم به‌سان تمام هم‌نسلانش,موهای بلند و لباس‌های کوتاه را می‌پسندید. خیلی زیاد سیگار می‌کشید و مشروب می‌نوشید, عقایدش را رک و صریح به زبان می‌آورد و حتی یک‌بار به‌خاطر بیان کلمات رکیک و فحاشی در جریان یکی از کنسرت‌هایش بازداشت شد.تمام زندگی‌اش را صرف هنجارشکنی و طغیانگری بر علیه سیستمی کرد که آزادی‌های یک نسل را در حد آزادی‌های زیرزمینی می‌پنداشتند و جنیس در همان زیرزمین‌ها هم به سیاسیون آمریکایی می‌تاخت و در نقل‌قولی تاریخی عنوان کرد که من خط کش دست سیاستمداران نبوده و نیستم,او خط مش نسلش را آزادی و طغیانگری بی‌حدوحصر می‌دانست,آزادی‌هایی بی پایانی که او و بسیارانی از هم‌نسلانش را در چنگال مرگ به دام انداخت,جسد بی‌جان وی در سن بیست و هفت‌سالگی و در اثر مصرف بیش از حد هروئین در اتاقش پیدا شد,او بعد از تمام آثاری که از خود به‌جای گذاشت با مرگی خودخواسته در سن بیست و هفت‌سالگی به زندگی‌اش پایان داد.

در سال ۲۰۰۴ و در رده‌بندی مجلهٔ رولینگ استون [۱۰۸]از صد خوانندهٔ برتر تمامی دوران‌ها، رتبهٔ چهل و ششم به این آوازه‌خوان اختصاص یافت.همچنین در سال ۲۰۰۸ و در رده‌بندی دیگر این مجله از صد خوانندهٔ برتر تمام دوران‌ها این بار رتبهٔ بیست و هشتم را به جنیس جاپلین اختصاص دادند.

در درون جنیس، خواننده، سانگ رایت نویس و تنظیم‌کنندهٔ موسیقی,زن جوان ناآرامی زندگی می‌کرد که سعی داشت با بافت سنتی جامعه رویارویی کند و در همین راستا وی و هم‌نسلان هیپی‌اش نظیر جیم موریسون, برایان جونز, جیم هندریکس,کرت کوبین و در ادامه امی واینهاوس موفق شدند بر روی نسل خود تأثیرات بسزایی بگذارند .

آنچه که می‌خواند بخشی از زندگی و اتفاقات پیرامونش بود,یکی از معروف‌ترین آثارش که در آلبوم آخرش گنجانده شده بود سه ماه پس از مرگش منتشر شد نام این کار مرسدس‌بنز بود, در باب این کار همین بس که بدانید ''مرسدس‌بنز" برای جنیس جاپلین یک رویداد تصادفی بود,کلام این کار یک‌بار در "پورت چستر" نیویورک در آگوست 1970 طی یک بداهه‌سرایی بین جاپلین و دوست ترانه سرایش "باب نیوورتس" نوشته شد. متن آهنگ که ستایش کنایه‌آمیز یک ماشین اسپرت، یک تلویزیون رنگی و یک شب گردش در شهر است، تحت‌تأثیر خط اول یک ترانه بود که توسط شاعر مشهور سانفرانسیسکو ''مایکل مک‌کلور" سراییده شده بود.یک ساعت بعد از اینکه کلامش در پورت چستر کامل شد جنیس روی استیج "کاپیتول تئاتر" شهر رفت و از روی هوس یک "آکاپلا ''از آن اجرا کرد سپس در اول اکتبر زمانی که در لس‌آنجلس مشغول ضبط آلبوم ''Pearl'' بود،مرسدس‌بنز را بداهه در استودیو خواند و سه روز بعد در چهارم اکتبر به‌خاطر اوردوز در اثر مصرف بیش از حد هروئین درگذشت و پس از مرگش این آهنگ به آلبوم اضافه شد.از سال 1971 تابه‌حال,مرسدس‌بنز توسط بیش از سی هنرمند کاور شده و شرکت مرسدس‌بنز نیز آن را در تبلیغاتش استفاده کرده است. پیش از چهل و پنجمین سالگرد مرگ جاپلین در ماه اکتبر، جان بیرن کوک,نیوورتس،مک‌کلور,کلارک پیرسون و برد کمبل،اعضای گروه Full Tilt Boogie دربارهٔ تکامل تدریجی آهنگ مرسدس‌بنز در مصاحبه‌هایشان صحبت‌های زیادی کرده‌اند که در اینجا به آن اشاره خواهیم کرد .

جان بیرن کوک در باب جاپلین می‌گوید :در تابستان سال 1970، جنیس در توری با گروه Full Tilt Boogie بود،اوایل آگوست به نیویورک رسید,روز شنبه هشتم آگوست،جنیس و گروهش در کاپیتول تئاتر پورت چستر اجرا کردند و بعد از آن در دوازدهم آگوست در استادیوم هاروارد روی استیج رفتند,سه روز بعد او طی برنامه‌ای از دبیرستان سابقش در پورت آرتور تگزاس بازدید کرد و در ماه سپتامبر به لس‌آنجلس سفر کرد تا آلبوم ''Pearl'' را در Sunset Sound ضبط کند. مرسدس‌بنز آخرین آهنگی بود که جنیس ضبط کرد,سه روز بعد من پیکر او را در اتاقش واقع در هتل "لندمارک موتور" یافتم,وی به‌خاطر مصرف هروئین اوردوز کرده بود,هروئینی که خیلی قوی‌تر از هروئین‌های خیابانی بود,پنج‌شنبهٔ همان هفته پائول روت‌چایلد هرآنچه را که از جاپلین روی نوار ضبط کرده بود برایمان پخش کرد,تقریباً یک آلبوم می‌شد. پائول و گروه به مدت ده روز تمام و به‌صورت مداوم کار کردند تا بهترین آهنگ‌ها را با صدای موجود از جنیس بسازند,اگرچه او مرسدس‌بنز را به‌صورت آکاپلا خوانده بود و پائول می‌دانست که باید آن را به همان شکلی که هست استفاده کنیم,جنیس جاپلین,عجیب‌وغریب، هنجارشکن،

[108] Rolling Stone

دوجنس‌گرا، بدعت‌گذار و هنرمند با صدایی بی‌رقیب در حال تثبیت جایگاهش در عرصهٔ جدی موسیقی با دیدگاه اجتماعی تغییرطلبش بود که هروئین صدایش را خاموش کرد.مرگ نابهنگام جنیس بیست و هفت‌ساله و پس از آن جیمی هندریکس به شیوه‌ای مشابه با وی سبب شد تا آنها نخستین قربانیان کلوپ بیست و هفت لقب بگیرند.

زنی که تنهایی را ترک کرد

زنی که تنها مونده
از انتظار خسته میشه
تو تنهاییش شبیه یه دیوونه میشه
دوباره حرفای ساده با یه مرد جدید
دوباره یه چهره دیگه تو ذهنش ثبت میشه
اون به لمس یه مرد دیگه نزدیک میشه
وقتی که زن تنها میشه
فکر اون مرد تو سرشه
یه زن می دونه که وجودش
مثه یه هدیه واسه مردشه
اما اون مرد درک نمی کنه
نه نه نه نه
خوش گذرونی های شبونه ش
عشق رو تو وجود زن می سوزونه
یه زن میخواد شعله‌های داغ و سرخ
عشق قدیمی یه مرد فراموش بشه
هر زنی که تنها مونده
قربانیه یه مرد شده
خدای خوب عاشقا
اون زن راهشو گم‌کرده
اون باید بهترین راهو انتخاب کنه
یه زن تنها مونده، ای خدا
یه دختر تنها مونده,ای خدا
خدا، خدا، خدا,خدا

سراغم بگیر

وقتی ایام به کامت نیست
سراغم بگیر عزیزم

من خودم رو بهت می رسونم
وقتی تو دردسر می‌افتی
وقتی که اندوهگین میشی
سراغم بگیر عزیزم
منم که بهت کمک می‌کنم
زن و مرد کنار هم راهشون رو پیدا میکنن
من به تو احتیاج دارم
مثل ماهی به دریا
عشق پرشورم
عشق شیرینت رو ازم نگیر
وقتی تو قعر آبی
با یه احساس آبی
غرق نمیشی عزیزم
من تو سختی‌ها کنارتم
با تمام مشکلات عزیزم
من همیشه کنارتم
زن و مرد کنار هم راهشون رو پیدا میکنن
من به تو احتیاج دارم
مثل ماهی به دریا
عشق پرشورم
عشق شیرینت رو ازم نگیر

به من اعتماد کن

به من اعتماد کن, زمان را بر دوشم بگذار
شنیده بودم که می‌گفتند هر چه انگور کهنه‌تر شرابش شیرین‌تر

عشق من بذری است که روی خاک پاشیده, نارس,جوان
بالیدگی و بارووریم رنج دوران می‌طلبد
تا عشقم روزبه‌روز قدرتمندتر گردد
و تاوانش زمانی است که باید تاب آورد
به من اعتماد کن عزیزم,زمان را بر دوشم بگذار
زمان را بر دوشم بگذار,به من زمان بیشتری بده
دونده‌ای در جاده‌ام,مسیر را طولانی‌تر کن
تاروپود ذهنم را می‌سازم,باید که بسازمش
من می‌دانم که آمادهٔ ماندنم
می‌دانم که تو را بیش از حد دوست دارم
نمی‌خواهم که زندگی خود را بر هم زنم
اگر دوستم داشته باشی مرا پس نخواهی زد
تو نباید تاوان عشق را بدهی
عشق باید آدمی را تکان دهد
هرکسی بخواهد قربانی می‌شود
به من اعتماد کن عزیزم
به من اعتماد کن عزیزم
به عشقم اعتماد کن عزیزم
ایمانت به من را حفظ کن عزیزم
دختری شکست‌خورده را ترک می‌کنی
اما
رویت را از من مگیر
چراغ عشقت را برایم آفتابی مکن
نه نه نه نه نه نه
من را باور کن عزیزم
آری آری آری
به من اعتماد کن عزیزم

دخترک کوچک آبی

گوشه‌ای بنشینید و چوب‌خط‌های زندگی‌تان را بشمارید
مگر چه‌کار دیگری دارید؟

من احساستان را می‌دانم
که چگونه در دام غم گرفتارید
بنشینید گوشه‌ای و چوب‌خط‌های زندگی‌تان را بشمارید
دخترک کوچک ناراضی‌ام
دخترک کوچک آبی‌ام
بنشین و ریزش قطرات باران را نظاره کن
بنشین و اطرافت را نظاره کن
زمانش که فرارسد به او تکیه خواهی کرد
مانند قطرات باران سبک‌بال خواهی شد
می‌دانم که چه احساسی داری
دخترک کوچک ناراضی‌ام
دخترک کوچک آبی‌ام
دخترک بدشانس من
دخترک ناشاد من
تنها منم که می‌دانم چه احساسی داری
بنشین گوشه‌ای و چوب‌خط‌های زندگی‌ات را بشمار
مگر چه‌کار دیگری دارید؟
من احساستان را می‌دانم
که چگونه در دام غم گرفتارید
گوشه‌ای بنشینید و چوب‌خط‌های زندگی‌تان را بشمارید
دخترک کوچک ناراضی‌ام
دخترک کوچک آبی‌ام
دخترک بدشانس من
دخترک ناشاد من

پی نوشت:

کمپین مک کارتیسم: اصطلاحی برای اشاره به فعالیت‌های ضدکمونیستی سناتور جوزف مک‌کارتی در آغاز دوره جنگ سرد است که موجب شد موجی از عوام‌فریبی، سانسور، فهرست‌های سیاه، گزینش شغلی، مخالفت با روشنفکران، افشاگری‌ها و دادگاه‌های نمایشی و تفتیش عقاید، فضای اجتماعی دهه ۱۹۵۰ آمریکا را دربرگیرد. بسیاری از افراد به ویژه روشنفکران، به اتهام کمونیست بودن شغل خود را از دست دادند و به طرق مختلف آزار و اذیت شدند.مک‌کارتیسم هم چنین دوران سیاهی را برای هالیوود رقم زد و کارگردانان زیادی را به بهانه کمونیست بودن تحت تعقیب قرار داد.

کمونیسم: یک ایدئولوژی و جنبش فلسفی، سیاسی، اقتصادی و اجتماعی است که هدف نهایی آن ایجاد یک جامعه کمونیستی است؛ جامعه‌ای که در آن مالکیت خصوصی بر ابزار تولید لغو شده و طبقات اجتماعی، پول و دولت وجود ندارد. قدیمی‌ترین اشاره‌ها به یک جامعه آرمانی کمونیستی را می‌توان در جمهور اثر افلاطون دید. طی قرون افراد زیادی نظیر مزدک، تامس مور، شارل فوریه و غیره به طرق مختلف خواستار اشتراکی‌سازی منابع جامعه شدند. در دوره مدرن متفکرانی نظیر کلودهانری سن سیمون، شارل فوریه و پیر–ژوزف پرودون به کمونیسم پرداختند، با این حال اندیشه‌های کارل مارکس و فریدریش انگلس شالوده اصلی کمونیسم را شکل داد.

الن گینزبرگ: (زاده ۳ ژوئن ۱۹۲۶ – درگذشته ۵ آوریل ۱۹۹۷) شاعر آمریکایی بود. وی به‌خاطر شعر «زوزه» معروف است. گینزبرگ به همراه جک کرواک، ویلیام باروز و لوسین کار از پایه‌گذاران «نسل بیت» بودند.

گرگوری کورسو: (۲۶ مارس ۱۹۳۰ – ۱۷ ژانویه ۲۰۰۱) یک شاعر اهل ایالات متحده آمریکا بود.

گری اسنایدر: شاعر آمریکایی در سال ۱۹۳۰ در سان‌فرانسیسکو متولد شد. او در حال حاضر از اساتید دانشگاه کالیفرنیاست. از مجموعه اشعار او می‌توان به «خطر در بالا بالاها» و «ییلاق آن طرف» اشاره کرد. او سال ۱۹۷۵ جایزه پولیتزر را با مجموعه «سرزمین لاک‌پشت‌ها» از آن خود کرد.

نیکانور پارا: (زاده ۵ سپتامبر ۱۹۱۴ – درگذشته ۲۳ ژانویه ۲۰۱۸) شاعر، ریاضی‌دان و فیزیک‌دان اهل شیلی بود که آثارش تأثیر به سزایی در ادبیات آمریکای لاتین داشته است.

آن سکستون: (نوامبر ۱۹۲۸ – ۴ اکتبر ۱۹۷۴) شاعر آمریکایی بود. وی در سال ۱۹۶۷ برنده جایزه پولیتزر برای شعر شد. او یکی از پیشگامان و نامداران جنبش شعر اعتراف است که رویکردی تابوشکنانه به نابرابری‌های جنسیتی موجود در زبان و هنر داشت.

جک کرواک: (زاده ۱۲ مارس ۱۹۲۲ در لوول، ماساچوست – درگذشته ۲۱ اکتبر ۱۹۶۹ در سن‌پترزبورگ، فلوریدا) رمان‌نویس و شاعر آمریکایی فرانسوی تبار بود.

جیم موریسون: (۸ دسامبر ۱۹۴۳، ۳ ژوئیه ۱۹۷۱) آهنگ‌ساز، شاعر، نویسنده، کارگردان فیلم آمریکایی و خواننده افسانه‌ای گروه دِ دورز بود. او یکی از تأثیرگذارترین و جنجالی‌ترین ستاره‌های موسیقی راک بود.

جیمی هندریکس: (زاده ۲۷ نوامبر ۱۹۴۲ – درگذشته ۱۸ سپتامبر ۱۹۷۰) گیتاریست، خواننده و سانگ رایتر آمریکایی بود. وی تأثیر زیادی بر روی خواننده‌های سبک راک‌اند رول گذاشت. هندریکس خود به‌تنهایی نواختن گیتار را فراگرفت و به‌عنوان ساز اصلی معمولاً یک فندر استرتوکستر می‌نواخت. از آنجا که هندریکس یک چپ‌دست بود، گیتار را به‌صورت وارونه می‌نواخت.

کرت کوبین: (۲۰ فوریه ۱۹۶۷ –۵ آوریل ۱۹۹۴) موسیقی‌دان آمریکایی بود. او خواننده بند راک نیروانا بود که به‌عنوان گیتاریست، خواننده اصلی و به‌خصوص سانگ رایتر این بند فعالیت می‌کرد.

امی واینهاوس: (زاده ۱۴ سپتامبر ۱۹۸۳ – درگذشته ۲۳ ژوئیه ۲۰۱۱) خواننده و سانگ رایتر بریتانیایی بود که با ترکیب الکترونیک سبک‌های موسیقی جاز، سول، ریتم و بلوز شناخته می‌شد.

سایکدلیک راک: سبکی از موسیقی راک ملهم از فرهنگ روان‌گردان (سایکدلیک) اس.در این سبک، افکت‌ها و تکنیک‌های جدیدی در ضبط استفاده می‌شود که متأثر از منابع غیرغربی مانند راگاها و درُونهای موسیقی هندی است. این سبک در اواسط دهه ۶۰ میلادی و به‌وسیله گروه‌هایی همچون بیتلز، بِردز و یاردبردز و پینک فلوید پایه‌گذاری شد و گروه‌های راک و بلوز راک انگلیسی و آمریکایی نظیر گریت‌فول دد، جفرسن ایرپلین، جیمی هندریکس، کریم، دورز و پینک فلوید به‌عنوان یک ژانر موسیقی به آن رسمیت دادند.

سافت راک: سبکی از موسیقی است که از تکنیک‌های موسیقی راک استفاده می‌کند تا موسیقی ای ساخته شود که ملایم‌تر و آهسته‌تر است. این سبک اغلب با عناصری از تکنیک‌های موسیقی فولک راک و خواننده –سانگ رایترها موسیقی پاپ ترکیب شده است.

هارد راک: یکی از زیرشاخه‌های موسیقی راک است که ریشه در سبک‌های سایکدلیک راک و گاراژ راک اواسط دههٔ ۱۹۶۰ میلادی دارد. اصوات این‌گونهٔ موسیقی به شکلی آشکار از صداهای راکِ معمول سنگین‌تر و خشن‌تر هستند (نه به اندازهٔ هوی‌متال). هنرمندان هارد راک برای خلق آثارشان از نوای اعوجاج یافته (دیستُرت شدهٔ) گیتار الکتریک، گیتار بیس، درامز، پیانو و کیبورد بهره می‌برند.

آلن ویلسون: یک موسیقی‌دان اهل ایالات متحده آمریکا بود. وی بین سال‌های ۱۹۶۰ تا ۱۹۷۰ میلادی فعالیت می‌کرد.

پیتر هم: خواننده و ترانه‌سرا اهل ولز بود. وی بین سال‌های ۱۹۶۱ تا ۱۹۷۵ میلادی فعالیت می‌کرد.

میا زاپاتا: موسیقی‌دان اهل ایالات متحده آمریکا بود. وی بین سال‌های ۱۹۸۶ تا ۱۹۹۳ میلادی فعالیت می‌کرد.

ریموند چندلر: (زاده ۲۳ ژوئیه ۱۸۸۸ – درگذشته ۲۶ مارس ۱۹۵۹)، یکی از برترین نویسندگان رمان جنایی و پلیسی بود. از بیشتر آثار وی نسخه‌های متعدد سینمایی اقتباس شده است.

چارلز بوکوفسکی: (زاده ۱۶ اوت ۱۹۲۰ – درگذشته ۹ مارس ۱۹۹۴) شاعر و داستان‌نویس آمریکایی متولد آلمان بود.نوشته‌های بوکوفسکی به‌شدت تحت‌تأثیر فضای لس‌آنجلس، شهری که در آن زندگی می‌کرد قرار گرفت. او اغلب به‌عنوان نویسندهٔ تأثیرگذارِ معاصر نام‌برده می‌شود و سبک او بارها مورد تقلید قرار گرفته است. بوکوفسکی، هزاران شعر، صدها داستان کوتاه، و شش رمان، و بیش از پنجاه کتاب نوشته و به چاپ رسانده است.در سال ۱۹۸۶، مجلهٔ «تایمز» بوکوفسکی را «قهرمان فرودستان آمریکایی» نامید.

آرتور رمبو: (زادهٔ ۲۰ اکتبر ۱۸۵۴ – درگذشتهٔ ۱۸۹۱) از شاعران فرانسوی است. او را بنیان‌گذار شعر مدرن برمی‌شمارند. او سرودن شعر را از دوران دبستان آغاز کرد. ذوق و نبوغ شعریِ او در سنین ۱۷ تا ۲۰ سالگی خیره‌کننده است. بااین‌حال، او در ۲۱سالگی برای همیشه از شعر دوری گزید که همواره مایهٔ حیرت و ابهام بوده است.

باب دیلن: خواننده –سانگ رایتر، نویسنده و هنرمند تجسمی آمریکایی است. او اغلب به‌عنوان یکی از بزرگ‌ترین ترانه‌سرایان تمام دوران شمرده می‌شود. دیلن در طول شصت سال فعالیت حرفه‌ای‌اش یکی از چهره‌های اصلی فرهنگ عامه بوده است. بسیاری از آثار نامدار او به دههٔ ۱۹۶۰ برمی‌گردد؛ زمانی که ترانه‌هایی مانند «دمیدن در باد» (۱۹۶۳) و «زمانه در تغییر است» (۱۹۶۴) به سروده‌های جنبش حقوق مدنی و ضدجنگ تبدیل شدند. اشعار او در این دوره طیفی از تأثیرات سیاسی، اجتماعی، فلسفی و ادبی را در بر می‌گرفت. این آثار در برابر قاعده‌های موسیقی پاپ چالش‌برانگیز و برای پادفرهنگ روبه‌رشد این دوره خوشایند بود.

دیوید لینچ: کارگردان معاصر آمریکایی و برنده نخل طلا کن است.اگرچه فیلم‌های لینچ موفقیت بزرگی در گیشه کسب نکرده‌اند؛ ولی همیشه محبوب منتقدان و فیلم دوستان بوده‌اند. در سال ۲۰۰۳ در یک نظرسنجی که از منتقدان فیلم در سراسر دنیا توسط روزنامه گاردین انجام گرفت، دیوید لینچ به‌عنوان بزرگ‌ترین فیلم‌ساز زندهٔ دنیا برگزیده شد. فیلم‌های وی پر است از نمادهای سورئالیستی، سکانس‌های رؤیاگونه و نظایر آن. وی در نقاشی و مجسمه‌سازی و موسیقی نیز آثاری دارد.

رابرت میلتورپ: عکاس آمریکایی بود که به دلیل پرتره‌های دارای سبک خاص و ابعاد بزرگش و عکاسی از گل‌ها و مدل‌های برهنهٔ مردان معروف گردید.دیدگاه بی‌پرده و دارای طبیعت شهوانی موجود در آثار دورهٔ میانه کاری او باعث شد که بحث‌هایی در مورد تأمین هزینهٔ این‌گونه آثار از هزینه‌های عمومی به وجود بیاید.

جان اشبری: از شاعران آمریکایی بود. او شعر ایالات متحده را از سال ۱۹۷۰ تا کنون شدیداً تحت‌تأثیر قرار داده است همچنین وی نویسنده معروف سبک نیویورک است که او را می‌توان شاعر منادی شعر زبان نامید.

شارل بودلر: (۹ آوریل ۱۸۲۱-۳۱ اوت ۱۸۶۷) شاعر و نویسندهٔ فرانسوی بود.

شارون تیت: هنرپیشهٔ آمریکایی بود و در دههٔ ۱۹۶۰ میلادی و قبل از آنکه وارد صنعت سینما شود در چند سریال تلویزیونی تعدادی نقش فرعی ایفا کرده بود و در مجلات مد به‌عنوان مدل روی جلد ظاهر می‌شد. پس از آنکه به‌خاطر مهارتش در ایفای نقش‌های کمدی نقدهای

مساعدی دریافت کرد، به‌عنوان یکی از افراد جدید هالیوود معرفی شد و برای بازی‌اش در فیلم «درهٔ عروسک‌ها» (۱۹۶۷) نامزد دریافت جایزهٔ گلدن‌گلوب شد.تیت اولین فیلم خود را در سال ۱۹۶۱ در باراباس با آنتونی کوین بازی کرد. وی در سال ۱۹۶۶ در فیلم چشم شیطان نقش‌آفرینی کرد. به یاد ماندنی‌ترین نقش او، نقش جنیفر نورث در فیلم دره عروسک‌ها در سال ۱۹۶۷ بود که نامزد دریافت جایزه گلدن‌گلوب شد. همچنین در سال ۱۹۶۷، او در فیلم خون‌آشام کشان نترس به کارگردانی همسر آینده‌اش رومن پولانسکی بازی کرد. آخرین فیلم تیت، ۱۲+۱، پس از مرگش در سال ۱۹۶۹ اکران شد.تیت در سال ۱۹۶۸ و پس از نقش‌آفرینی در فیلم قاتلان بی‌باک خون‌آشام رومن پولانسکی با او ازدواج کرد. در تاریخ ۹ اوت ۱۹۶۹، زمانی که تیت ۵/۸ ماهه باردار بود به همراه چهار نفر دیگر که در منزل او حضور داشتند توسط چهار عضو خانوادهٔ منسن با ضربات چاقو به قتل رسید.

رومن پولانسکی: کارگردان فیلم، تهیه‌کننده، فیلم‌نامه‌نویس و هنرپیشه فرانسوی لهستانی برنده جایزه اسکار است. او در لهستان، بریتانیا، فرانسه و ایالات متحده آمریکا فیلم ساخته است و یکی از معدود «فیلمسازان حقیقتاً بین‌المللی» محسوب می‌شود. پولانسکی که با فیلم‌های پیانیست (۲۰۰۲)، محله چینی‌ها (۱۹۷۴) و بچه رزماری (۱۹۶۸) شناخته می‌شود از ۱۹۷۸ در فرانسه زندگی می‌کند و دارای تابعیت فرانسه و لهستان است.

چارلز منسن: (زادهٔ ۱۲ نوامبر ۱۹۳۴-درگذشتهٔ ۱۹ نوامبر ۲۰۱۷)؛ تبهکار آمریکایی بود. او به‌عنوان رهبر فرقه که با نام «خانوادهٔ منسون» در دههٔ ۱۹۶۰ میلادی در کالیفرنیا فعال بودند، شهرت داشت. منسون در سال ۱۹۷۱ به‌خاطر قتل شَارون تیت (همسر باردار رومن پولانسکی) و لنو و رزماری لابیانکا که توسط تعدادی از افراد خانوادهٔ منسون و به دستور شخص او انجام شد محاکمه شد. او و پیروانش طی دو شب در ماه اوت ۱۹۶۹ هفت نفر را به ضرب چاقو یا گلوله کشتند

لارنس فرلینگتی: (زادهٔ ۲۴ مارس ۱۹۱۹– درگذشته ۲۲ فوریهٔ ۲۰۲۱) شاعر، ناشر، نقاش، روزنامه‌نگار، نویسنده و افسر سابق نیروی دریایی اهل ایالات متحده آمریکا بود. از آخرین بازماندگان نسل «بیت» و همچنین ستون این جنبش ناسازگار و سرکش ادبی بود.

سم شپارد: (زاده ۵ نوامبر ۱۹۴۳ – درگذشتهٔ ۲۷ ژوئیه ۲۰۱۷) نمایشنامه‌نویس، کارگردان و بازیگر آمریکایی بود. شپرد در طول زندگی حرفه‌ای‌اش بیش از چهل نمایشنامه نوشت.

جوکاکر: (زادهٔ ۲۰ مهٔ ۱۹۴۴ – درگذشته ۲۲ دسامبر ۲۰۱۴) خواننده راک، پاپ، بلو – آید سول، اهل انگلستان بود.

جون بائز: (زاده ۹ ژانویه ۱۹۴۱) خواننده و سانگ رایتر نامدار و اسطوره‌ای موسیقی فولک آمریکایی و کنشگر اجتماعی است. وی به صدای گیرا و بیان بی‌پردهٔ نظرات سیاسی و انسان‌دوستانه‌اش مشهور است. بائز در فستیوال تاریخ‌ساز وودستاک سال ۱۹۶۹ سه ترانه اجرا کرد و به مشهور شدن ترانه‌های باب دیلن در سرتاسر آمریکا کمک کرد. محبوب‌ترین ترانهٔ او «الماس و زنگار» است و از ترانه‌های دیگر او می‌توان به «بدرود، انجلینا»، «عشق تنها واژه‌ایست چهارحرفی»، «سِر گالاهاد نازنین» و بازاجرای «ما پیروز می‌شویم» اشاره کرد. بایز ترانهٔ «جو هیل» را نیز در وودستاک اجرا کرد که یکی از محبوب‌ترین ترانه‌های اعتراضی در ستایش جو هیل فعال حقوق کارگری است.

هارولد بلوم: (زادهٔ ۱۱ ژوئیهٔ ۱۹۳۰ – درگذشته ۱۴ اکتبر ۲۰۱۹) یک منتقد ادبی و استاد علوم‌انسانی آمریکایی دانشگاه ییل بود. از او اغلب به‌عنوان تأثیرگذارترین منتقد انگلیسی‌زبان قرن بیستم یاد می‌شود. او تحصیلات خود را در سه دانشگاه ییل، کمبریج و کرنل دنبال کرده است.

گرترود استاین: (زاده ۳ فوریه ۱۸۷۴ – درگذشته ۲۷ ژوئیه ۱۹۴۶) رمان‌نویس، نمایشنامه‌نویس و شاعر آمریکایی ساکن پاریس بود.

ویلیام کارلوس ویلیامز: شاعر آمریکایی سبک نوگرایی و تصویرگرایی بود. وی همچنین داری مدرک پزشکی عمومی و اطفال از دانشکده پزشکی دانشگاه پنسیلوانیا بود. شعر ویلیامز بیانگر احساسات، گفتار و اوزان آمریکایی است.

ژرژ باتای: (زاده ۱۰ سپتامبر ۱۸۹۷ – درگذشته ۸ ژوئیه ۱۹۶۲) از فیلسوفان فرانسوی‌ای است که پیشگام و الهام‌بخش بسیاری از فیلسوفان پساساختارگرا و پسامدرن فرانسوی در سال‌های پس از جنگ جهانی دوم شد.

ویلیام بلیک: (زاده ۱۷۵۷ – درگذشته ۱۸۲۷) شاعر و نقاش بریتانیایی و مبدع نوع جدیدی از شعر در زبان انگلیسی بود.

جوزف کورنل: (۲۴ دسامبر ۱۹۰۳ – ۲۹ دسامبر ۱۹۷۲) در شهر نیاک ایالت نیویورک آمریکا به دنیا آمد. وی هنرمند و مجسمه‌ساز بود و یکی از پیشگامان و طرف‌داران سبک اسمبلیج بود. او تأثیر گرفته از سبک سورئالیسم و همچنین پیشرو (به انگلیسی: avant-garde) در فیلم تجربی بود.

اتا جیمز: (زادهٔ ۲۵ ژانویه ۱۹۳۸ در لس‌آنجلس – درگذشته ۲۰ ژانویه ۲۰۱۲)، معروف به اتا جیمز (به انگلیسی Etta James): خوانندهٔ آمریکایی در سبک بلوز، سول، ریتم و بلوز بود. فعّالیت او از ۱۹۵۴ شروع شد. از مشهورترین ترانه‌های او سرانجام (۱۹۶۰) و ترجیح می‌دهم کور شوم (۱۹۶۸) بودند. او در زندگی با مشکلاتی همچون اعتیاد به هروئین، آزار شدید جسمی و زندان روبرو شد تا این که در اواخر دههٔ ۱۹۸۰ دوباره به دنیای موسیقی بازگشت. جیمز برندهٔ شش جایزهٔ گرمی، هفده جایزهٔ موسیقی بلوز بود. او عضو تالار مشاهیر راک‌اند رول، تالار مشاهیر گرمی و تالار مشاهیر بلوز به ترتیب در سال‌های ۱۹۹۳، ۱۹۹۹ و ۲۰۰۱ شد. رولینگ استون، او را در فهرست بهترین خوانندگان در رتبهٔ ۲۲ و در فهرست برترین هنرمندان در رتبهٔ ۶۲ قرارداد.

لد زپلین: یک گروه موسیقی راک اهل انگلستان بود که در سال ۱۹۶۸ در لندن تأسیس شد. این گروه از جیمی پیج (گیتاریست گروه)، رابرت پلنت (خوانندهٔ گروه)، جان پل جونز (موسیقی‌دان) جونز (نوازندهٔ گیتار بیس) و جان بونام (نوازندهٔ درامز) تشکیل شده بود. صدای سنگین درام و گیتار، آواز و اشعار ساختارشکن در اولین آثار که ریشه در بلوز داشت و نوآوری بزرگی به‌حساب می‌آمد، موجب شده تا از آن‌ها به‌عنوان پیشوای سبک هوی‌متال و بزرگ‌ترین گروه هارد راک تاریخ یاد شود، هرچند که سبک موسیقی منحصربه‌فرد آن‌ها، تحت‌تأثیر سبک‌های گوناگونی از جمله موسیقی فولک قرار داشته است.

استفان مالارمه: اتین مالارمه معروف به استفان مالارمه شاعر، معلم، مترجم و منتقد فرانسوی بود که در ۱۸ مارس ۱۸۴۲ در پاریس متولد شد و نهم سپتامبر ۱۸۹۸ در ولون (شهر وولن سور سن و مارن) درگذشت.وی از مریدان و علاقه‌مندان تئوفیل گوتیه، شارل بودلر و تئودور دبانویل بود و در سال ۱۸۶۲ نخستین اشعار خود را در مجلات منتشر نمود. به‌عنوان شغل از سر ضرورت زبان انگلیسی درس می‌داد و به همین دلیل در ماه سپتامبر ۱۸۶۳ برای کار به مدرسه تورنن – سور – رن در آردش رفت و در بزانسون و آوینیون اقامت کرد، در سال ۱۸۷۱ به پاریس رفت. به‌این‌ترتیب با نویسندگانی چون پل ورلن، امیل زولا و آگوست دو ویلیر دو لیل‌آدام و هنرمندانی مانند ادوار مانه که پرتره او را در سال ۱۸۷۶ نقاشی کرد ملاقات کرد.او در شغل خود چندان موفق نبود و نزد شاگردانش محبوبیتی نداشت و فقر و مرگ عزیزان او را آزرده بود؛ ولی زندگی خانوادگی آرامی داشت. او به نوشتن شعر ادامه می‌دهد و در محافل سه‌شنبه خیابان رم یا خانه ییلاقی خود در ولون نزدیک فونتنبلو همچنان با هنرمندان ملاقات می‌کند. مرگ او نیز در ۵۶ سالگی در همین خانه رخ می‌دهد.

بوریس پاسترناک: از شاعران و نویسندگان روس بود که موفق به دریافت جوایز ادبی شد. شهرت وی در بیرون از روسیه بیشتر به‌خاطر رمان دکتر ژیواگو است؛ ولی شهرت او در خود روسیه بیشتر به‌عنوان یک شاعر است.

اکسپرسیونیسم: نام یک مکتب هنری است,در آغاز قرن بیستم، نهضت بزرگ ضد سمبولیسم و امپرسیونیسم پا گرفت که آرام‌آرام مکتب «اکسپرسیونیسم» از دل آن بیرون آمد. واژهٔ اکسپرسیونیسم برای اولین‌بار در تعریف برخی از نقاشی‌های «اگوست پره» معمار معروف به‌کاررفته است.

سورئالیسم: یکی از جنبش‌های هنری قرن بیستم است. سوررئالیسم به معنی گرایش به ماورای واقعیت یا واقعیت برتر است. زمانی که دادائیسم در حال ازبین‌رفتن بود، پیروان آن به‌دور آندره برتون که خود نیز زمانی از دادائیست‌ها بود، گرد آمدند و طرح مکتب جدیدی را پی‌ریزی کردند. این شیوه در سال ۱۹۲۲ به طور رسمی از فرانسه آغاز شد و فرا واقع‌گرایی نامیده شد.

ادوارد گوری: نویسنده و تصویرگر آمریکایی بود که به‌خاطر کتاب‌های داستان مصور خود مشهور است. نقاشی‌های خاص جوهر و مداد وی اغلب صحنه‌هایی مبهم و مشوش از داستان را با ظاهری همانند دوره ویکتوریا و دوره ادواردی به تصویر می‌کشند. کتاب‌های ادوارد گوری با اینکه وی چندان با کودکان ارتباط برقرار نمی‌کرد و علاقه ویژه‌ای به آن‌ها نشان نمی‌داد در میان کودکان عمومیت داشتند.

نورمن بلوم: نقاش آمریکایی بود که به‌عنوان یک بیانگر انتزاعی شناخته شده بود.

گریس هارتیگان: نقاش اهل ایالات متحده آمریکا و از نسل دوم نقاشان سبک اکسپرسیونیسم انتزاعی آن کشور بود. هارتیگان یکی از اعضای گروه مدرسه نیویورک نیز به شمار می‌رفت.

جوآن میچل: (زاده ۱۲ فوریه ۱۹۲۵ – درگذشته ۳۰ اکتبر ۱۹۹۲)، از هنرمندان نسل دوم نقاشان اکسپرسیونیسم انتزاعی که گرچه بیشتر عمر حرفه‌ای خود را در فرانسه گذراند؛ یکی از مهم‌ترین اعضای جنبش اکسپرسیونیسم انتزاعی آمریکا محسوب می‌شود. او همراه با لی کرزنر، گریس هارتیگن و هلن فرنکن تالر، از معدود نقاشان زن دورهٔ خود قلمداد می‌شود که توانست توجه و اقبال عمومی را به خود جلب کند. نقاشی‌ها و چاپ‌های او در موزه‌ها و کلکسیون‌های سراسر آمریکا و اروپا به نمایش گذاشته شده‌اند.